

پرتوی از

دولت فرخندهٔ علوی

Ketabton.com

مصطفی حسینی طباطبائی

«الولايات مصادر الرجال»
«حكومتها ميدان های آزمایش برای مردان اند»

(على عليه السلام، نهج البلاغة، كلمات قصار، ٤٣٢)

فهرست مনدرجات

٩	خطبه بى الف!
١١	پيشگفتار
١٣	حکومت و مسئوليت
١٥	رفتار امام با آنان که بیعت نکردند
١٦	حق مردم و حق امام
١٧	رعايت عدالت در تقسيم بيت المال
٢٢	پارسایی در بهره‌گیری از بيت المال
٢٥	آموزش در همه جا
٢٩	مخالفت با غُلاة و ستايشگران
٣٢	رفتار امام با مخالفان
٣٥	رفتار امام با آنان که در جنگ شرکت نکردند
٣٦	رفتار امام با دهقانان شهر انبار
٣٨	رفتار امام با أهل ذمه
٤٠	بخشى از آراء حکومتى امام
٤٧	بخشى از نامه‌های سیاسی امام
٥٥	كتابنامه

قالَ أَبْنُ عَبَّاسٍ :
« دَخَلْتُ عَلَىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِذِي قَارِوَهُ وَ
يَخْصِفُ نَعْلَهُ ! »
فَقَالَ لَيْ : مَا قِيمَةُ هَذَا النَّعْلِ ؟
فَقُلْتُ : لَا قِيمَةَ لَهَا !
فَقَالَ : وَاللَّهِ لَهِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَاتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًاً وَ
أَدْفَعَ بَاطِلًا . »
(نهج البلاغة، خطبة ۳۳)

ابن عباس گفت:
« در ذی قار (نزدیک بصره) بر امیر مؤمنان علی - علیه السلام -
وارد شدم و دیدم که کفش خود را وصله می زند!
امیر مؤمنان از من پرسید: ارزش این کفش چقدر است؟
پاسخ دادم: ارزشی ندارد!
فرمود: به خدا سوگند که این کفش بی ارزش را از حکومت
بر شما بیشتر دوست دارم مگر آن که در سایه این حکومت،
حقی را به پا دارم یا باطلی را دفع کنم. »

بِسْمِ اللَّهِ وَلَهُ الْحَمْدُ

ابن أبي الحميد در شرح نهج البلاغه
می‌نویسد: در میان یاران پیامبر(ص) گفتگو
افتاد که کدامیک از حروف هجاء در زبان عرب
بیشتر به کار می‌رود؟ همگی بر آن شدند که
نقش «الف» بیش از دیگر حروف است آنگاه
علی(ع) برخاست و خطبه‌ای بدون الف ایراد
کرد! ما پیشگفتار رساله خود را با بخشی از آن
خطبه جاودان و هنرمندانه آغاز می‌کنیم:

خطبه بی الف

«حَمِدْتُ مَنْ عَظَمْتُ مِنْهُ، وَسَبَغْتُ نِعْمَتَهُ، وَسَبَقْتُ غَضَبَهُ رَحْمَتَهُ، وَتَمَتْ
كَلِمَتَهُ، وَنَفَذْتُ مَشِيَّتَهُ، وَبَلَغْتُ قَضِيَّتَهُ، حَمِدْتُهُ حَمْدًا مُقِرَّبًا بُوْبَيْتَهُ، مُتَخَضِّعًا
لِعَبْدَيْتَهُ، مُتَنَصِّلًا مِنْ خَطِيئَتَهُ، مُتَفَرِّدًا بِتَوْحِيدِهِ، مُؤْمِلًا مِنْهُ مَغْفِرَةً تُنْجِيهُ، يَوْمًا يُشْغَلُ
عَنْ فَصِيلَتِهِ وَبَنِيهِ، وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَهْدِيهُ، وَنُؤْمِنُ بِهِ وَنَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ، وَ
شَهِدْتُ لَهُ شُهُودًا مُحْلِصِّينَ، وَفَرَدُتُهُ تَفْرِيدًا مُؤْمِنِينَ مُتَيَّقِّنَ، وَوَحْدَتُهُ تَوْحِيدًا عَبْدَ
مُذْعِنَ، لَيْسَ لَهُ شَرِيكٌ فِي مُلْكِهِ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ فِي صُنْعِهِ، جَلَّ عَنْ مُشِيرٍ وَ
وَزِيرٍ، وَعَنْ عَوْنَ مُعِينٍ وَنَصِيرٍ وَنَظِيرٍ.
عَلِيمٌ فَسَتَرٌ، وَبَطَنَ فَخَبَرٌ، وَمَلِكٌ فَقَهَرٌ، وَعَصِيٌّ فَغَفَرٌ، وَحَكَمٌ فَعَدَلٌ، لَمْ يَرَلْ وَ

لَنْ يَزُولَ، «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»، وَهُوَ بَعْدُ كُلِّ شَيْءٍ، رَبُّ مُتَعَزِّزٍ بِعِزَّتِهِ، مُتَمَكِّنٌ بِقُوَّتِهِ،
مُتَقْدِسٌ بِعَلْوَهِ، مُتَكَبِّرٌ بِشَمْوَهِ، لَيْسَ يُدْرِكُهُ بَصَرُّ، وَلَمْ يُحِظْ بِهِ نَظَرٌ، قَوِيٌّ مَنْبِعٌ، بَصِيرٌ
سَمِيعٌ، رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ.

عَجَزَ عَنْ وَصْفِهِ مَنْ يَصِيفُهُ، وَضَلَّ عَنْ نَعْتِيهِ مَنْ يَعْرِفُهُ، قَرْبٌ فَبَعْدَ، وَبَعْدَ فَقَرْبٌ،
يُجَبِّ دَعْوَةَ مَنْ يَدْعُوهُ، وَيَرْزُقُهُ وَيَحْبُوهُ، ذُولُطْفٌ خَفِيٌّ، وَبَطْشٌ قَوِيٌّ، وَرَحْمَةٌ
مُوسِعةٌ، وَعَقُوبَةٌ مُوجِعةٌ، رَحْمَتُهُ جَنَّةٌ عَرِيضَةٌ مُونَقَةٌ، وَعَقُوبَتُهُ حَجِيمٌ مَمْدُودَةٌ
مُوبِقةٌ.

وَشَهِدتُّ بِتَعْثِ مُحَمَّدٌ رَسُولُهُ، وَعَبْدِهِ وَصَفْفِيهِ، وَنَبِيِّهِ وَنَجِيِّهِ، بَعْثَةُ فِي خَيْرٍ
عَصْرٍ، وَحِينَ فَتْرَةٍ وَكُفْرٍ، رَحْمَةٌ لِعَبْدِهِ، وَمِنَّهُ لِمَزِيدِهِ، خَتَمَ بِهِ نُبُوَّةً، وَشَيْدَ بِهِ
حُجَّةً، فَوَعَظَ وَنَصَحَّ، وَبَلَغَ وَكَادَحَ، رَؤُوفٌ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ، رَحِيمٌ سَخِيٌّ، رَضِيٌّ فَلَئِيٌّ
رَّكِيٌّ، عَلَيْهِ رَحْمَةٌ وَتَسْلِيمٌ، وَبَرَكَةٌ وَتَكْرِيمٌ، مِنْ رَبِّ غَفُورٍ رَّحِيمٍ، قَرِيبٌ مُجَبِّ

.....

(شرح نهج البلاغة، ج ٥، ص ٥٦٣، چاپ بيروت، دارمکتبة الحياة)

پیشگفتار

این رساله، دورنمای دولت فرخنده‌ای را نشان می‌دهد که در صحیح‌گاه تاریخ سیاسی اسلام طلوع کرد و سپس در زوایای کتاب‌ها پنهان شد و احوال و آثارش ناشناخته ماند. پرچمدار این دولت مبارک، امام پرهیزکاران و امیر مؤمنان، آسدالله غالب علی بن أبي طالب - عليه السلام - است که یاد وی همواره در خاطر مردم آگاه و شیفتگان حق و عدالت ماندگار است، آری:

«الَّذِهْرُ مُلْكُ الْعَبْنَقَرِيَّةِ وَخَدَّهَا لَامْلُكُ جَبَارٍ وَلَا سَفَاحٍ»!
«در بهنه رویگار، قهرمانان تاریخ حکومت می‌کنند نه دولتمردان ستمگر و خونریز!»

به قول خود آن بزرگوار:

«الْعُلَمَاءُ بِاقُونَ مَا بَقَى الَّذِهْرُ، أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَأَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ».^۱
ما را به خاک تیره همی جستجو مکن اnder قلوب مردم دانا مزار ماست
علی - عليه السلام - دست پروردۀ خاتم پیامبران - صلی الله عليه و آله و سلم -
و مظہر دلاوری و فتوت و قهرمان ایثار و عدالت و گنجور دانش و حکمت به
شمار می‌رود و فضائل او چندان است که در این کوتاه سخن نمی‌گنجد و
گذشتگان ما در این زمینه سخن بسیار گفته‌اند، چیزی که کمتر درباره آن سخن
به میان آمده شیوه زمامداری امام - عليه السلام - و ویژگی‌های دولت تابناک او

۱۲ • دولت فرخنده علوی

است که به ویژه پس از تشکیل دولت جمهوری اسلامی در ایران، ضرورت شناخت آن بیشتر به نظر می‌رسد و این رساله موجز - که ابتدا به صورت سخنرانی برگزار شد و سپس به تحریر درآمد - در پی احساس همین ضرورت نگاشته شده است و در خلال آن، روش حکمرانی و سیرت عدالت گسترشی امام - علیه السلام - را به اختصار بیان داشته‌ایم. کوشش شده تا با بهره‌گیری از مدارک معتبر امامیه، دور نمایی از سیمای آن دولت فرخنده را ترسیم کنیم تا سر مشقی روشن و دلنواز برای دست اندکاران حکومت در کشورمان باشد و به توفیق خداوند عزیز متعال با اقتدائی به امیر مؤمنان - علیه السلام - به حل دشواریهای اجتماعی ناصل آییم وَاللهُ تَعَالَى شَاهِهُ وَلِيُّ الْهِدَايَةِ وَالْتَّوْفِيقِ.

مصطفی حسینی طباطبائی
۱۴۱۸ ه. ق. / ۱۳۷۶ ه. ش.

حکومت و مسؤولیت

پس از قتل عثمان بن عفان - خلیفه سوم - بسیاری از مسلمانان برای زمامداری و حکومت روی به علی - علیه السلام - آوردن و بدون آن که وی آنها را به سوی خود فراخواند دست بیعت به سوی امام دراز کردند.

حکومت بر مردم، از دیدگاه علی - علیه السلام - «طعمه» ای نبود که پس از مذتها فراجنگ آمده باشد و آن را غنیمت شمارد! بلکه پذیرفتن حکومت به نظر امیرمؤمنان، قبول مسؤولیتی گرانبار در برابر آفریدگار و مردم شمرده می‌شد از این رو امام به آسانی تن به بیعت نداد و از هجوم جمعیت به خانه‌اش ابراز شادمانی نکرد. در خطبه نودویک از نهج البلاغه می‌خوانیم که علی - علیه السلام - در برابر انبوه جمعیتی که آهنگ بیعت با او را داشتند چنین فرمود:

«دَعُونِي وَالْتَّمِسُوا غَيْرِي! إِنَا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا لَهُ وُجُوهٌ وَالْوَانٌ، لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَ لَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْغُفُولُ. وَإِنَّ الْأَفَاقَ قَدْ أَغَامَتْ، وَالْمَحَاجَةَ قَدْ تَنَكَّرَتْ، وَأَعْلَمُوا أَنِّي إِنْ أَجِبْتُكُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمْ وَلَمْ أَصْنِعْ إِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَعَتْبِ الْعَاتِبِ؛ وَإِنْ تَرَكْتُمُونِي فَأَنَا كَأَحَدِكُمْ وَلَعَلِي أَسْمَعُكُمْ وَأَطْوَعُكُمْ لِمَنْ وَلِيَتُمُهُ أَمْرَكُمْ. وَأَنَّالَّكُمْ وَزِيرًا خَيْرًا لَكُمْ وَنَبِيًّا أَمْبِرًا!»

«مرا وا گذارید و از دیگری درخواست کنید! که ما به پیشواز کاری می‌رویم دارای چهره‌ها و رنگ‌های گوناگون. کاری که دل‌ها برایش پایداری ندارند و خردها بر آن استواری ننمایند. آفاق را ابرهای تیره فراگرفته و راه روشن ناشناخته شده است. بدانید که اگر من، دعوت شما را بپذیرم بدان سوی که خود می‌دانم

شما را رهبری می‌نمایم و به سخن گوینده و سرزنش ملامتگر گوش نمی‌دهم؛ و اگر مرا واگذارید مانند یکی از شما خواهم بود و شاید برای کسی که ولایت خود را بدو سپارید، سخن نیوش تر و فرمانبردارتر از همه باشم و اگر من وزیر و یاور شما شوم بهتر است از این که فرمانده و زمامدارتان باشم!»

در کتاب بحار الأنوار از موزخ کهن اسلامی، ابو مخفف گزارش شده که زید بن ژوان (یکی از یاران علی - علیه السلام -) گفت: امام - علیه السلام - در «ذی قار» سخنرانی کرد و در خلال سخنانش فرمود:

«... قَدْ عَلِمَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَنِّي كُنْتُ كَارِهًا لِلْحُكُومَةِ بَيْنَ أُمَّةٍ مُّحَمَّدٍ - صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - وَلَقَدْ سَمِعْتُهُ - صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - يَقُولُ: مَا مِنْ وَالِيلٍ شَيْئًا مِنْ أَمْرٍ أَمْتَي إِلَّا أَتَى بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَغْلُولًا يَدَاهُ إِلَى عُنُقِهِ عَلَى رُؤُوسِ الْخَلَائِقِ ثُمَّ يُشَرُّ كِتَابَهُ فَإِنْ كَانَ عَادِلًا نَجَا وَإِنْ كَانَ جَائِرًا هَوَى!»

«... خداوند سبحان دانست که من حکومت میان امت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - را نمی‌پسندم (زیرا) از پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیدم که فرمود: هیچ زمامداری نیست که کاری از امر امت مرا عهده‌دار شود مگر آن که به روز رستاخیز در حضور مردمان او را می‌آورند در حالی که دو دستش برگردنش بسته شده است. آنگه نامه اعمالش گشوده می‌شود، اگر دادگر بود نجات می‌یابد و چنانچه ستمگر بود (در آتش) سقوط خواهد کرد!»

بدینسان امام - علیه السلام - بی میلی خود را نسبت به زمامداری نشان داد چنانکه در دوران حکومتش نیز گهگاه آن را یادآور می‌شد و می‌فرمود:

«وَاللَّهِ مَا كَانَتْ لِي فِي الْخِلَافَةِ رَغْبَةٌ وَلَا فِي الْوِلَايَةِ إِزْبَةٌ وَلَكِنَّكُمْ دَعَوْتُمُونِي إِلَيْهَا

وَ حَمَلْتُمُونِي عَلَيْهَا»^۱

«سوگند به خدا، من به خلافت رغبتی نداشم و به حکومت نیازمند نبودم ولی
شما مرا بدین کار فراخواندید و بارش را بردوش من نهادید!»
با این همه چون پافشاری انبوه مردم را در امر بیعت ملاحظه کرد ناگزیر آنان را
به مسجد بزرگ مدینه دعوت فرمود تا بیعت با وی آشکارا و عمومی صورت پذیرد.

رفتار امام با آنکه بیعت نکردند!

بیعت با علی - علیه السلام - در کمال آزادی به انجام رسید. شگفت آن که
تنی چند از یاران پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - حاضر به بیعت با امام
نشدند ولی امیرمؤمنان، رفتاری ملایم و بلندنظرانه در برابر ایشان پیش گرفت که
در تاریخ به تفصیل ثبت شده و مایه افتخار و اقتداء دوستان وی به شمار می‌آید.
به عنوان نمونه، در بحار الانوار گزارش شده است:

«وَ جَاؤْوا بِسَعْدٍ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ فَقَالَ عَلِيٌّ بَايْعُ، قَالَ: لَا! حَتَّى يُبَايِعَ النَّاسُ وَ اللَّهُ
مَا عَلَيْكَ مِنْيَ بَأْسٌ فَقَالَ: خَلُوا سَبِيلَهُ.»^۲

«مردم، سعد بن ابی واقص (سردار جنگ با ایران) را برای بیعت به نزد امام آوردند،
علی فرمود: بیعت کن، سعد گفت: نه! (بیعت نخواهم کرد) تا همه مردم بیعت
کنند. (آنگاه افزود) سوگند به خدا که از سوی من خطری متوجه تو نیست. امام
فرمود: راهش را باز کنید تا برود!»

۱- نهج البلاغة فبض، خطبة ۱۹۶؛ مقایسه شود با بحار، ج ۳۲، ص ۳۰، به نقل از امالی شیخ طوسی
(به امالی ص ۷۳۵، چاپ بیروت نگاه کنید).

۲- بحار، ج ۳۲، ص ۶؛ مقایسه شود با: الکامل فی التاریخ اثر ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۹۱، چاپ بیروت،
دارصادر.

امام، با دیگر کسانی که در مدینه حاضر به بیعت نشدن نیز به همین شیوه رفتار کرد از این رو بعدها طلحه و زیبرا که بیعت شکنی کرده بودند سرزنش نمود و تصریح فرمود که بیعت با من از روی اختیار و آزادی بود یعنی می‌توانستید در آغاز امر، بیعت نکنید نه آن که به بیعت شکنی روی آورید چنان که شیخ مفید در کتاب «الإرشاد» از نامه علی - علیه السلام - به آن دو، چنین حکایت می‌کند:

«أَتَيْتُمُونِي فَقُلْتُمْ: بَايَعْنَا! فَقُلْتُ لَا أَفْعُلُ! فَقُلْتُمْ: لَا! وَقَبَضْتُ يَدِيَ فَبَسَطْتُمُوهَا وَنَازَعْتُكُمْ فَجَذَبْتُمُوهَا وَتَدَاكَكْتُمْ عَلَيَّ تَدَاكَ أَلِإِيلِ الْهَمِ عَلَىٰ حِيَاضِهَا يَوْمَ وُرُودِهَا حَتَّىٰ ظَنَنْتُ أَنَّكُمْ قَاتِلِيٌّ وَأَنَّ بَعْضَكُمْ قاتِلٌ بَعْضًا لَدَيَّ، فَبَسَطْتُ يَدِيَ فَبَايَعْتُمُونِي مُخْتَارِينَ.»^۱

«شما نزد من آمدید و گفتید: برای بیعت دست بگشا! گفتم: این کار را نمی‌کنم! گفتید: نمی‌شود! و من دستم را بستم، شما آن را باز کردید. من دستم را از دستان بیرون بردم و شما آن را به سوی خود کشیدید و برای بیعت چنان بر من ریختید که شتران تشهه به هنگام ورود بر آب! تا آن جا که پنداشتم (از شدت ازدحام) مرا می‌کشید و برخی از شما دیگری را نزد من (لگدمال کرده) به قتل می‌رساند! پس دست خود را برای بیعت گشودم و شما از روی اختیار بیعت نمودید.»

حق مردم و حق امام

پس از بیعت مسلمانان با امام - علیه السلام -، امیر مؤمنان برای مردم سخنرانی کرد و حقوق ایشان و خود را بروز مردم و درباره حق مردم بر سه موضوع تکیه نمود:

۱- الإرشاد، ج ۱، ص ۲۳۸ و ۲۳۹ / تهران، انتشارات علمیه اسلامیه، چاپ دوم.

حق مردم و حق امام • ۱۷

یکی مسئله «معیشت» و دیگری امر «آموزش» و بالاخره «برورش» و درباره حقوق خود، از وفاداری و خیرخواهی و فرمانبرداری مردم سخن گفت چنان که در نهج البلاغه می خوانیم:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًا وَ لَكُمْ عَلَىٰ حَقٍّ. فَإِنَّمَا حَقُّكُمْ عَلَىٰ فَالنَّصِيحَةِ لَكُمْ وَ تَوْفِيرِ فَيْتَكُمْ عَلَيْكُمْ وَ تَعْلِيمَكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا، وَ تَأْدِيبَكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا. وَ إِنَّمَا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ وَ النَّصِيحَةُ فِي الْمَسْهَدِ وَ الْمَغِيبِ وَ الْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ وَ الظَّاعَةُ حِينَ آمُرُكُمْ». ^۱

«هان ای مردم! مرا بر شما حقی است و شما هم بر من حقی دارید. اما حقی که شما بر من دارید این است که خیرخواهتان باشم و سهم شما را (از بیت المال) کاملاً اداء کنم و شما را آموزش دهم تا نادان نمایند و به تربیت شما همت گمارم تا (آداب شریعت را) بدانید. اما حق من بر شما، پایداری بر بیعت و خیرخواهی در آشکار و پنهان است و این که هرگاه شما را فراخوانم بپذیرید و چون دستور دهم فرمان بردیم.»

اینک به گوشه‌هایی از این سیاست مالی و فرهنگی در دولت علی - علیه السلام - می‌نگریم:

رعایت عدالت در تقسیم بیت المال

اموالی که در بیت المال گرد می‌آیند اگر ضرورتی پیش نیاید که دولت، آن‌ها را به سود جامعه به کار گیرد لازمست که میان مسلمانان تقسیم شوند. علی - علیه السلام - در تقسیم بیت المال دقت حیرت انگیزی به کار می‌برد و می‌کوشید تا

کارگزاران دولت وی نیز کمترین فاصله‌ای از عدالت نگیرند چنان که به یکی از آنان می‌نویسد:

«إِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُغْمَةٍ وَلَكِنَّهُ فِي عُنْقِكَ أَمَانَةً.»^۱

«ولایت تو خوراکت نیست بلکه امانتی است که در گردنت نهاده‌اند.»^۲

امام - علیه السلام - در تقسیم اموال، میان عرب و عجم تفاوتی نمی‌گذاشت و همه مسلمانان را از سهام بیت المال یکسان بهره می‌داد.

ابراهیم بن محمد نقفي در کتاب «الغارات» و شیخ حز عاملی در «وسائل الشیعه»

آورده‌اند:

«إِنَّ أَمْرَأَتَيْنِ أَتَتَا عَلَيْتَا - عَلَيْهِ الْسَّلَامُ - عِنْدَ الْقِسْمَةِ، أَحَدُهُمَا مِنَ الْعَرَبِ وَالْأُخْرَى مِنَ الْمَوَالِيِّ فَأَعْطَى كُلَّ وَاحِدَةٍ خَمْسَةً وَعِشْرِينَ دِرْهَمًا وَكُرْبًا مِنَ الظَّعَامِ. فَقَالَتِ الْعَرَبِيَّةُ: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ إِنِّي أَمْرَأَةٌ مِنَ الْعَرَبِ وَهَذِهِ أَمْرَأَةٌ مِنَ الْعَجَمِ! فَقَالَ - عَلَيْهِ الْسَّلَامُ - وَاللَّهِ لَا أَجِدُ لِبَنِي إِسْمَاعِيلَ فِي هَذَا الْفَئِءِ فَضْلًا عَلَى بَنِي إِسْحَاقَ.»^۳

دو زن به هنگام تقسیم بیت المال نزد علی - علیه السلام - آمدند. یکی عرب بود و دیگری از موالیان شمرده می‌شد (که غیر عرب و وابسته بدانها بودند). امام - علیه السلام - به هر یک از آن دو زن، بیست و پنج درهم و یک پیمانه عراقی گندم داد. زن عرب گفت: ای امیر مؤمنان، من زنی عرب هستم و او غیر عرب است! امام فرمود: سوگند به خدا که من در این مال برای بنی اسماعیل هیچ برتری بر بنی اسحاق نمی‌یابم.^۴

علی - علیه السلام - در رساندن اموال مسلمانان بدانان، درنگ را روانمی‌شمرد

۱- نهج البلاغة فيض، نامه شماره ۵

۲- الغارات، ج ۱، ص ۷۰، جاپ تهران؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۸۱، جاپ بیروت.

و به کارگزارش در تقسیم اموال حتی یک شب را مهلت نمی داد.

شیخ ابو جعفر طوسی در کتاب «مجالس» خود آورده است:

«عَنْ هِلَالِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: شَهَدْتُ عَلَيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِ الْسَّلَامُ - أَتَى بِمَا لِي عِنْدَ الْمَسَاءِ فَقَالَ أَقْسِمُوا هَذَا الْمَالَ! فَقَالُوا: قَدِ امْسَيْنَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! فَأَخْرَجَهُ إِلَى عَدِيدٍ. فَقَالَ لَهُمْ: تَتَقَبَّلُونَ أَنِّي أَعِيشُ إِلَى عَدِيدٍ؟ فَأَتَى بِشَفْعٍ فَقَسَمُوا ذَلِكَ الْمَالَ مِنْ غَنَائِمِهِمْ». ^۱

«هلال بن مسلم از نیای خویش گزارش کرده که گفت: من شاهد بودم که شبانگاه نزد علی بن ابی طالب - علیه السلام - مالی را آوردند امام بی درنگ فرمود: این مال را تقسیم کنید. گفتند ای امیر مؤمنان شب هنگام فرارسیده، این کار را تا فردا به تأخیر افکن. فرمود: [آیا] شما قبول می کنید که من تا فردا زنده بمانم؟ آنگاه شمعی آوردند و در پرتو آن، مال مزبور را که از غنائم ایشان بود، تقسیم کردند.»

و باز در «الغارات» ثقی آمده است:

«أَتَى عَلَيْنَا - عَلَيْهِ الْسَّلَامُ - مَالٌ مِنْ إِصْفَهَانَ فَقَسَمَهُ فَوَجَدَ فِيهِ رَغِيفًا فَكَسَرَهُ سَبْعَ كَسْرِيْثَمَ جَعَلَ عَلَى كُلِّ جُزْءٍ مِنْهُ كِسْرَةً!»

«مالی را از اصفهان به نزد علی - علیه السلام - آوردند، امام آن را تقسیم کرد. پس از تقسیم، گرده نانی را یافت که از مال مزبور باقی مانده بود. علی - علیه السلام - آن گرده نان را نیز به هفت بخش تقسیم کرد و هر بخشی را روی جزوی از مال نهاد.»^۲

۱- المجالس، انر شیخ طوسی، ص ۲۵۷ و ۲۵۸

۲- الغارات، ج ۱، ص ۵۱

امام در تقسیم بیت‌المال به اندازه‌ای دقیق بود که حتی سهم کودکان مسلمان را که در سرزمین دشمن (دارالحرب) به دنیا می‌آمدند فراموش نمی‌کرد. شیخ ابو جعفر طوسي در کتاب «تهذیب الأحكام» می‌نویسد:

إِنَّ عَلَيْنَا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - إِذَا وُلِدَ الْمَوْلُودُ فِي أَرْضِ الْحَرْبِ قَسَمَ لَهُ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ.^۱

«علی - علیه السلام - چون نوزادی در دارالحرب متولد می‌شد برای او از آن چه خدا نصیب مسلمانان کرده بود، بخشی را معین می‌نمود.»

امام در تقسیم بیت‌المال دوست و دشمن نمی‌شناخت! و حاضر نبود سهم کسانی را به گناه مخالفت با خودش، حذف کند. تفی در «الغارات» می‌نویسد:

عَنْ أَبِي يَحْيَى قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيًّا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَقُولُ: يَا بَاهْلَةً أَغْدُوا، خُذُوا حَقَّكُمْ مَعَ النَّاسِ، وَاللَّهُ يَسْهُدُ أَنْكُمْ تُبْغِضُونِي وَأَنِّي أُبْغِضُكُمْ.^۲

از أبي يحيى گزارش شده که گفت از علی - علیه السلام - شنیدم (به قبیله باهله) می‌فرمود: ای قبیله باهله! فردا صبح بباید و حق خود را به همراه دیگر مردم بگیرید، خدا گواهست که شما با من دشمنی دارید و من نیز با شما دشمنم!»

امام پس از آن که اموال مسلمانان را تقسیم می‌کرد به رسم سپاسگزاری در بیت‌المال نماز می‌گزارد. در «وسائل الشیعة» می‌خوانیم:

إِنَّ عَلَيْنَا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - كَانَ يَنْضِحُ بَيْتُ الْمَالِ ثُمَّ يَتَنَفَّلُ فِيهِ وَيَقُولُ: أَشَهُدُ لِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنِّي لَمْ أَخِيشْ فِي كَالْمَالِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ.^۳

«علی - علیه السلام - بیت‌المال را آب پاشی می‌کرد سپس در آن نماز نافله

۱- تهذیب الأحكام، تألیف شیخ طوسي، ج ۲، ص ۴۹، چاب نجف.

۲- الغارات، ج ۱، ص ۲۰

۳- وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۸۳

(مستحب) می‌گزارد و می‌گفت: (ای بیت!) روز رستاخیز درباره من گواهی ده که اموال مسلمانان را در تو حبس نکردم..!

امام، سیاست کلی خود را در تقسیم بیت المال در آغاز حکومتش اعلام کرد و آن را از کسی پنهان ننمود. در بحارالأنوار می‌خوانیم که علی - علیه السلام - در طنی سخنرانی خویش در طبیعته کارش فرمود:

«أَلَا وَأَيُّمَا رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - يَرَى أَنَّ الْفَضْلَ لَهُ عَلَى مَنْ سِوَاهُ لِصُحْبَتِهِ فَإِنَّ لَهُ الْفَضْلَ أَنْتَرَ غَدًا عِنْدَ اللَّهِ وَثَوَابَهُ وَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَأَيُّمَا رَجُلٌ أَسْتَجَابَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ فَصَدَقَ مِلَّتَنَا وَ دَخَلَ فِي دِينِنَا وَأَسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنَا فَقَدِ اسْتَوْجَبَ حُقُوقَ الْإِسْلَامِ وَحُدُودَهُ. فَأَنْتُمْ عِبَادُ اللَّهِ وَالْمَالِ مَا لِلَّهِ يُقْسِمُ بَيْنَكُمْ بِالسَّوِيَّةِ لَا فَضْلَ فِيهِ لِأَحَدٍ عَلَى أَحَدٍ وَلِلْمُتَقِينَ عِنْدَ اللَّهِ غَدًا أَحْسَنُ الْجَزَاءِ وَأَفْضَلُ الْثَوَابِ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ الْدُّنْيَا لِلْمُتَقِينَ أَجْرًا وَلَا ثَوَابًا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ. وَإِذَا كَانَ غَدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَأَغْدُوا عَلَيْنَا فَإِنَّ عِنْدَنَا مَا لَا تَقْسِمُهُ، لَا يَتَخَلَّفُنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ عَرَبِيٌّ وَلَا عَجَمِيٌّ، كَانَ مِنْ أَهْلِ الْعَطَاءِ أَوْ لَمْ يَكُنْ...»^۱

«آگاه باشید! هر مردی از مهاجران و انصار، از یاران رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - که به دلیل مصاحبتش با پیامبر، تصور می‌کند برتری و امتیازی بر دیگران دارد (باید بداند که) برتری درخشان فردا نزد خداوند خواهد بود و پاداش و مزدش بر خدادست. و هر مردی که دعوت خدا و رسول را اجابت نموده و آیین ما را باور داشته و در دین ما وارد شده و قبله ما را قبله خود دانسته است بی‌تردید حقوق و حدود اسلام درباره او (مانند مهاجران و انصار، یکسان) جاری می‌شود.

۱- بحارالأنوار مجلسی، ج ۳۲، ص ۱۷ و ۱۸، چاپ جدید.

پس شما همگی بندگان خدا هستید و مال، نیز مال خداست و در میانتان به گونه‌ای برابر تقسیم می‌شود و هیچ کس را در آن، بر دیگری برتری نیست و برای پرهیزکاران، فردا بهترین مزد و برترین پاداش آماده خواهد بود. خداوند دنیا را پاداش پرهیزکاران قرار نداده و آن چه نزد خداست برای نیکوکاران بهتر از پاداش دنیا است. فردا به خواست خدا هنگام صبح که فرا رسید نزد ما حاضر شوید زیرا اموالی در اختیار ما قرار گرفته که آن‌ها را تقسیم خواهیم کرد. هیچکس از آمدن خودداری نکند چه عرب و چه عجم، چه نام او در دفتر عطاء باشد و چه نباشد...!»

پارسایی در بهره‌گیری از بیت‌المال

علی - علیه السلام - در بهره‌گیری از اموال عمومی، کمال پارسایی را نشان می‌داد و نصیب خود را از اموال همواره با فقرای مردم مقایسه می‌کرد و می‌فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَى أَئِمَّةِ الْحَقِّ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنفُسَهُمْ بِضَعَفَةِ النَّاسِ.»^۱

«خدای تعالی بر پیشوایان حق واجب کرده که خود را با مردمان تنگدست بسنجدند (و برابر نهند).»

از این رو در پوشیدن لباس، به جامه‌ای خشن روی می‌آورد و در خوراک، به ساده‌ترین غذاها بسته می‌نمود و می‌فرمود:

«أَقْنُعْ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الظَّاهِرِ؟!»^۲

«آیا فانع شوم که مرا فرمانده مؤمنان خوانند و در سختی‌های روزگار با مؤمنان

۱- نهج البلاغة فیض، خطبة ۲۰۰

۲- نهج البلاغة فیض، نامه ۴۵ (نامه به عنمان بن حنیف).

شريك نباشم؟!

گاهی که به چیزی نیاز پیدا می‌کرد از بیت المال وام نمی‌گرفت بلکه مثلاً شمشیر خود را می‌فروخت تا بتواند آن چه را که می‌خواهد تهیه کند. ثقیل در «الغارات» می‌نویسد:

«عَنْ أَبِي رَجَاءِ أَنَّ عَلِيًّا - عَلَيْهِ الْسَّلَامُ - أَخْرَجَ سَيِّفَاللهِ إِلَى الْشَّوَّقِ فَقَالَ: مَنْ يَشْتَرِي مِثْيَ هَذَا؟ فَلَوْ كَانَ مَعِيَ ثَمَنٌ إِزَارٍ مَا بِعْتُهُ! قَالَ أَبُو رَجَاءٍ فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ أَنَا أَبِيعُكَ إِزَارًا وَأَتْسِنُكَ ثَمَنَةَ إِلَى عَطَايَكَ، فَبِعْتُهُ إِزَارًا إِلَى عَطَايَهِ فَلَمَّا قَبَضَ عَطَاءَهُ أَعْطَانِي حَقِّيٍّ». ^۱

از آبورجاء (یزید بن مخجن) گزارش شده که: علی - علیه السلام - شمشیرش را به بازار برد و گفت: این را چه کسی از من می‌خرد؟ اگر تن پوشی داشتم این شمشیر را نمی‌فروختم! آبورجاء گفت: من بد و گفتم: ای امیرمؤمنان من تن پوشی به تو می‌فروشم و بهای آن را به تأخیر می‌افکنم تا حق خویش را از بیت‌المال دریافت کنی. آنگاه جامه‌ای را بدان صورت به او فروختم و چون سهم خود را دریافت کرد حق مرا پرداخت.

در «الغارات» از أبواسحاق سبیعی گزارش شده که گفت:

«كُنْتُ عَلَى عِتْقِ أَبِي يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَأَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ عَلَيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِ الْسَّلَامُ - يَخْطُبُ وَهُوَ يَتَرَوَّحُ بِكُمْهِ! فَقُلْتُ يَا أَبَةَ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ يَجِدُ الْحَرَّ؟ فَقَالَ لِي: لَا يَجِدُ حَرَّاً وَلَا بَرْدًا وَلَكِنَّهُ غَسَلَ قَمِيصَهُ وَهُوَ رَطِبٌ وَلَا لَهُ غَيْرُهُ فَهُوَ يَتَرَوَّحُ بِهِ». ^۲

در روز جمعه بر دوش پدرم نشسته بودم و امیرمؤمنان علی بن ابی طالب - علیه

۱- الغارات، ج ۱، ص ۶۳ و ۶۴

۲- الغارات، ج ۱، ص ۹۸ و ۹۹

السلام - خطبه می خواند و با آستینش خود را باد می زد! گفتم: پدر جان [آیا] امیر مؤمنان احساس گرما می کند؟ پدرم به من پاسخ داد: او گرما و سرما را به حساب نمی آورد ولی پیراهنش را شسته و نمناک است و پیراهن دیگری هم ندارد این است که لباس خود را باد می زند تا خشک شود..!

باز ثقی می نویسد:

«عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَلْقَمَةَ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى عَلِيٍّ - عَلَيْهِ الْسَّلَامُ - فَإِذَا بَيْنَ يَدَيْهِ لَبَنُ حَامِضٌ آذْنِي حُمُوضَتُهُ وَ كِسْرُ يَابِسَةٌ! فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَتَأْكُلُ مِثْلَ هَذَا؟ فَقَالَ لِي: يَا أَبَا الْجَنُوبِ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - يَأْكُلُ أَيْبَسَ مِنْ هَذَا وَ يَلْبِسُ أَخْسَنَ مِنْ هَذَا - وَ أَشَارَ إِلَى ثِيَابِهِ - فَإِنْ أَنَّالَمْ أَخْذُ بِمَا أَخْذَ بِهِ، خِفْتُ أَنْ لَا الْحَقَّ بِهِ..!»^۱

از عقبه بن علقمه گزارش شده که گفت: بر علی - عليه السلام - وارد شدم و دیدم که نزد او ماست ترشیدهای است که بوی ترشی آن آزارم داد و نیز چند تکه نان خشکیده در کنارش دیدم! گفتم: ای امیر مؤمنان آیا چنین غذایی می خوری؟ به من فرمود: ای آبا الجنوپ (کنیه علقمه بود) پیامبر خدا - صلی الله عليه و آله و سلم - را دیدم که نانی خشکتر از این می خورد و لباسی زبرتر از این (به جامه خود اشاره نمود) می پوشید من اگر به شیوه او رفتار نکنم می ترسم که بدو نمیوندم..!

امام - عليه السلام - هیچگاه بر آن نشد تا از اموال فراوانی که در اختیار داشت، چیزی را برای خود اندوخته کند.

شیخ حرمی در «وسائل الشیعة» گزارش نموده است:

«كَانَ عَلِيًّا - عَلَيْهِ الْسَّلَامُ - يَقُولُ: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ إِنْ خَرَجْتُ مِنْ عِنْدِكُمْ

بِغَيْرِ رَحْلِي وَ رَاجِلَتِي وَ غُلَامِي فَأَنَا خَايِئٌ! وَ كَانَتْ نَفَقَتُهُ تَأْتِيهِ مِنْ عَلَيْهِ بِالْمَدِينَةِ مِنْ يَنْبَعَ وَ كَانَ يُطْعِمُ النَّاسَ الْخِلَّ وَ [الْخُبْرَ] ^۱ وَ اللَّحْمَ وَ يَا كُلُّ مِنَ الشَّرِيدِ (بِالرَّيْتِ) وَ يُجَلِّلُهَا بِالْتَّمْرِ مِنَ الْعَجْوَةِ وَ كَانَ ذَلِكَ طَعَامُهُ.^۲

«علی - علیه السلام - می‌گفت: ای کوفیان! اگر من از نزد شما با چیزی بیش از بُنَه و مَرْكَب و غلام خود بیرون رفتم، خیانت کردہ‌ام! و هزینه زندگی او از نخلستان وی می‌آمد که در مدینه در محلی به نام ینبع (به دست خود به پا کرده بود). او مردم را با نان و گوشت، خوراک می‌داد و خودش نان و زیتون که بر روی آن خرمای عججه بود، می‌خورد و این خوراکش بود.»

آموزش در همه جا

علی - علیه السلام - علاوه بر این که در مسجد و در خطبه‌های جمعه به مسلمانان علم و آداب می‌آموخت، در جایگاه‌ها و شرایط دیگر نیز از آموزش عمومی غفلت نمی‌ورزید. ثقی در «الغارات» می‌نویسد:

«عَنِ الْحَارِثِ عَنْ عَلَيِّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - إِنَّهُ دَخَلَ الْسُّوقَ فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ الْحَامِينَ مَنْ نَفَخَ مِنْكُمْ فِي الْلَّحْمِ فَلَيْسَ مِنَّا فَإِذَا هُوَ بِرَجُلٍ مُؤْلِيِّهِ ظَهْرَهُ فَقَالَ: كَلَّا وَاللَّذِي أَخْتَجَبَ بِالسَّبْعِ فَضَرَبَهُ عَلَيْهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَلَى ظَهْرِهِ ثُمَّ قَالَ: يَا لَحَامُ وَمَنِ الَّذِي أَخْتَجَبَ بِالسَّبْعِ؟ قَالَ رَبُّ الْعَالَمِينَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. فَقَالَ لَهُ: أَخْطَأْتَ! إِنَّ اللَّهَ لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ لَأَنَّهُ مَعَهُمْ أَيْنَمَا كَانُوا - فَقَالَ الرَّجُلُ مَا كَفَارَةً مَا قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ مَعَكَ حَيْثُ كُنْتَ. قَالَ: أَطْعِمُ الْمِسْكِينَ؟ قَالَ:

۱- هنکذا رُویَ فی «الغارات»، و هنوز الصواب.

۲- وسائل الشيعة، ج ۱۱، ص ۸۳؛ مقایسه شود با: الغارات، ج ۱، ص ۶۸

لا! إنما حَلْفَت بِغَيْرِ رَبِّكَ! ۚ

«از حارث (أبو إسحاق سبيعي) گزارش شده که گفت: علی - علیه السلام - وارد بازار شد و گفت: ای گوشت فروشان! هر کس از شما در گوشت (و هیکل حیوانی که ذبح کرده) بدند و آن را فربه نشان دهد از ما نیست. ناگهان مردی را یافت که پشت به او نموده بود و به دیگری می‌گفت: سوگند به کسی که در پس هفت پرده نهان شده، این چنین نیست!

علی - علیه السلام - بر پشت او زد و گفت: ای گوشت فروش، چه کسی در پس هفت پرده نهان شده است؟!

آن مرد گفت: خداوند جهانیان ای امیرمؤمنان!

امام فرمود: خطأ کردی! میان خداوند و آفریدگانش هیچ پرده‌ای نیست، زیرا آفریدگان هر کجا هستند خدا با آنها است.

مرد گوشت فروش گفت: ای امیرمؤمنان کفاره سخنی که گفتم چیست؟
امام فرمود: کفاره سخنت آن است که بدانی در هر کجا هستی، خدا با تو است.

آن مرد دوباره گفت: آیا بیچارگان را (به کفاره سوگند نادرست خود) خوراک بدhem؟

امام فرمود: نه (لازم نیست زیرا) تو، به غیر خداوندت سوگند یاد کرده‌ای! ارشاد و هدایت امام از مسجد و بازار فراتر می‌رفت و حتی به میدان جنگ می‌رسید! محمد بن علی بن بابویه در کتاب «التوحید» آورده است:

إِنَّ أَعْرَابِنَا قَامَ يَوْمَ الْجَمْلِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

أَتُقُولُ إِنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ؟! قَالَ: فَحَمَلَ النَّاسُ عَلَيْهِ، قَالُوا يَا أَعْرَابِيُّ أَمَا تَرَى مَا فِيهِ
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ تَفْسِيمِ الْقَلْبِ؟ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: دَعْوَةُ فِيَنَّ اللَّذِي يُرِيدُ الْأَعْرَابِيُّ هُوَ
الَّذِي نُرِيدُهُ مِنَ الْقَوْمِ. ثُمَّ قَالَ يَا أَعْرَابِيُّ، إِنَّ الْقَوْلَ فِي إِنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ عَلَى أَرْبَعَةِ أَفْسَامِ.
فَوَجْهَانِ مِنْهَا لَا يَجُوزَانِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَوَجْهَانِ تَثْبِتَانِ فِيهِ. فَأَمَّا اللَّذَانِ
لَا يَجُوزَانِ عَلَيْهِ فَقَوْلُ الْقَائِلِ وَاحِدٌ يَقْصُدُ بِهِ بَابَ الْأَعْدَادِ فَهَذَا مَا لَا يَجُوزُ، لِأَنَّ مَا لَا
ثَانِي لَهُ لَا يَدْخُلُ فِي بَابِ الْأَعْدَادِ أَمَا تَرَى أَنَّهُ كَفَرَ مَا قَالَ: «ثَالِثٌ ثَلَاثَةٌ»؟ وَقَوْلُ
الْقَائِلِ هُوَ وَاحِدٌ - مِنَ النَّاسِ - يُرِيدُ بِهِ النَّوْعَ مِنَ الْجِنْسِ. فَهَذَا مَا لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ لِأَنَّهُ
تَشْبِيهٌ وَجَلَّ رَبُّنَا عَنْ ذَلِكَ وَتَعَالَى. وَأَمَّا الْوَجْهَانِ اللَّذَانِ تَثْبِتَانِ فِيهِ فَقَوْلُ الْقَائِلِ :
هُوَ وَاحِدٌ لَيْسَ لَهُ فِي الْأَشْيَاءِ شِبْهٌ كَذَلِكَ رَبُّنَا وَقَوْلُ الْقَائِلِ: إِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَحَدٌ
الْمَعْنَى يَعْنِي بِهِ أَنَّهُ لَا يَنْقَسِمُ فِي وُجُودٍ وَلَا عَقْلٍ وَلَا وَهْمٍ كَذَلِكَ رَبُّنَا عَزَّ وَجَلَّ». ^۱
در روز جنگ جمل مردی بادیه نشین در برابر امیر مؤمنان ایستاد و پرسید: ای
امیرمؤمنان تو می‌گویی که خدا یکی است (مقصودت از این سخن چیست؟)
مردم بر او اعتراض کردند و گفتند: ای اعرابی مگر نمی‌بینی که امیرمؤمنان سرگرم
 تقسیم سپاه است (اکنون چه وقت این گونه پرسش‌ها است؟). امیرمؤمنان فرمود:
 او را واگذارید که آن چه این بادیه‌نشین می‌خواهد همان چیزی است که ما از
 دشمنان خود خواستاریم (تا به دولت حق باز گردند و مردمی دین آگاه شوند).
 سپس فرمود: ای اعرابی، این گفتار که خدا یکی است بر چهار صورت می‌آید
 که دو صورت آن، برای خداوند عزوجل روانیست و دو وجه دیگرش برای خدا
 ثابت است. اما آن دو صورتی که برای خداوند روانیست یکی این است که
 مقصود گوینده از یکتایی او (وحدت عددی و) ورود در باب اعداد باشد و این

۱- التوحید، انر ابن بابویه، ص ۸۳ و ۸۴، جاب قم.

جایز نیست، زیرا چیزی که دومنی ندارد، در باب اعداد داخل نمی‌شود، آیا نمی‌بینی خداوند (در قرآن مجید) کسی را که گوید خدا یکی از سه (اقنوم) است، تکفیر نموده است؟^۱ (دوم) آن که کسی از مردم بگوید خدا یکی است و مراد وی، نوعی از یک جنس باشد (مانند نوع انسان از جنس حیوان) این نسبت نیز بر خدا روانیست زیرا تشبيه لازم می‌آید و خدای ما بزرگتر از آن است که شبیه و همانندی داشته باشد. اما آن دو صورتی که برای خدا ثابت است (یکی) آن است که گوینده اظهار دارد خدا یکی است به معنای آن که در میان اشیاء نظیر و همتایی ندارد البته خداوند عزوجل این چنین است (و دوم) این که بگوید خدا یکی است به معنای آن که وحدت معنوی دارد یعنی نه در وجود و نه در عقل و نه در وهم، تقسیم‌پذیر نمی‌باشد، آری خدای ما این چنین است.»

خطبه‌ها و سخنان فراوانی که علی - عليه السلام - در کوفه و در مسیر جنگ‌ها و دیگر جاهای ایراد نموده همگی به منظور بارور کردن فرهنگ مسلمانان و آشنایی ایشان با معارف بلند پایه اسلام بوده است که ذکر همه آن‌ها در این کوتاه سخن میسر نیست.^۲

۱- اشاره است به آیه شریفه: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ...» (المائدہ، ۷۲)

۲- از میان معارف اسلام، علی - عليه السلام - بیشتر به موضوع توحید (در ذات و صفات و افعال) در خلال خطبه‌هایش عنایت داشته و همچنین در توحید عبادت و دعا به درگاه حق بافساری نموده است چنان که در نهج البلاغه می‌خوانیم: «قَدْ أَذْنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ وَتَكَفَّلَ لَكَ بِالْإِجَابَةِ وَأَمْرَكَ أَنْ تَسْئَلَ لِيغْطِيكَ وَتَسْتَرِحْمَكَ وَلَمْ يَجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ مِنْ يَحْجَبَهُ عَنْكَ وَلَمْ يُلْجِنْكَ إِلَى مَنْ يَسْقَعُ لَكَ إِلَيْهِ». (نهج البلاغه، نامه ۳۱) یعنی: «خداوند به تو اجازه داده تا او را بخوانی و خود عهده دار اجابت شده است و تو را فرمان داده که از او بخواهی تا بر تو عطا کند و رحمتش را بجویی تا بر تو رحم آورد و میان تو و خودش کسی رانگذاشت که او را از تو بپوشاند و تو را وادر نکرده که نزد وی شفیع و میانجی بیری.»

مخالفت با غلّة و ستایشگران

علی - عليه السلام - با وجود ویژگی‌های شکفتی که داشت اجازه نمی‌داد تا مذاحان و ستایشگران او را بستایند و به غلو و افراط روی آورند. در نهج البلاغه می‌خوانیم که امام در گرم جنگ صقین برای یارانش خطبه‌ای بلیغ خواند. یکی از آنان که سخنان امام - عليه السلام - را سخت مجدوب کرده بود، برخاست و با گفتاری مبالغه آمیز به ستایش علی - عليه السلام - پرداخت. امام در پاسخ وی فرمود:

إِنَّ مِنْ حَقِّ مَنْ عَظِيمٌ جَلَالُ اللَّهِ فِي نَفْسِهِ وَجَلَّ مَوْضِعُهُ مِنْ قَلْبِهِ أَنْ يَصْنُعَ عِنْدَهُ
- لِعَظِيمِ ذَلِكَ - كُلُّ مَا سِواهُ... وَإِنَّ مِنْ أَسْخَافِ حَالَاتِ الْوِلَاةِ عِنْدَ صَالِحِ النَّاسِ أَنْ
يَطْعَنَ بِهِمْ حُبُّ الْفَخْرِ وَيُوَضِّعَ أَمْرُهُمْ عَلَى الْكِبِيرِ؛ وَقَدْ كَرِهْتُ أَنْ يَكُونَ جَاءَ فِي
ظَنِّكُمْ أَنِّي أَحِبُّ الْأِطْرَاءَ وَأَسْتِمَاعَ النَّنَاءِ وَلَسْتُ بِحَمْدِ اللَّهِ كَذِلِكَ وَلَوْ كُنْتُ أَحِبُّ
أَنْ يُقَالَ ذَلِكَ لَتَرَكْتُهُ أَنْحِطَاطًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ عَنْ تَنَاؤلِ مَا هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنَ الْعَظَمَةِ وَ
الْكِبِيرِيَاءِ وَرُبَّمَا أَسْتَحْلِي النَّاسَ النَّاءَ بَعْدَ الْبَلَاءِ فَلَا تُشْنُوا عَلَيَّ بِجَمِيلِ ثَنَاءٍ إِلَّا خَاجِي
نَفْسِي إِلَى اللَّهِ وَإِلَيْكُمْ مِنَ الْبَقِيَّةِ فِي حُقُوقِ لَمْ أَفْرَغْ مِنْ أَدَائِهَا وَفَرَائِضَ لَا بُدَّ مِنْ
إِضَاءَهَا فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلِّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةُ وَلَا تَحْفَظُونِي بِمَا يَتَحْفَظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ
الْبَادِرَةِ وَلَا تُخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ وَلَا تُظْنُونِي بِالْإِسْتِئْقاَلَا فِي حَقِّ قِيلَ لِي وَلَا التِّمَاسُ
إِعْظَامٌ لِنَفْسِي فَإِنَّهُ مَنْ أَسْتَهْلَكَ الْحَقَّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوْالَعْدُلَ أَنْ يُعَرَّضَ عَلَيْهِ كَانَ الْعَمَلُ
بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ. فَلَا تَكُفُّوا عَنْ مَقَايِّدِ بِحَقِّ أَوْ مَسْوَرَةِ بَعْدِلٍ فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ
أَنْ أَخْطِأُ وَلَا آمِنُ ذَلِكَ مِنْ فُغْلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِي اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي،
فَإِنَّمَا أَنَا وَأَنْتُمْ عَبِيدُ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَارِبَ غَيْرُهُ، يَمْلِكُ مِثْا مَا لَا نَمْلِكُ مِنْ
أَنفُسِنَا....»^۱

«کسی که جلال و مقام خدا در جان و دلش بزرگ آمده، به دلیل همین بزرگی، سزاوار است که هر چه غیر خداست در نظر وی کوچک آید... و از زشت‌ترین احوال والیان به نزد صالحان آن است که گمان رود که ایشان به فخر و خود ستایی دلبستگی دارند و کارشان بر پایه تکبیر و خود بزرگ بینی نهاده شده است؛ و من بیزار از آنم که از خاطر شما بگذرد که دوستدار مبالغه گویی و شنیدن ستایش هستم و سپاس خدای را که بر چنین حالی نیستم و اگر هم ثناگویی را دوست میداشتم، این کار را به خاطر فروتنی در پیشگاه خداوند سبحان ترک می‌کردم که او به شمول عظمت و بزرگی از هر کسی سزاوارتر است و چه بسا که مردم، ثناگویی را پس از کوشیدن در رفع گرفتاری‌ها شیرین می‌شمند اما شما مرا به دلیل فرمانبرداریم از خدا و رفتار پسندیده‌ام با خودتان ثنا مگویید که هنوز از ادای حقوقی که باقی مانده فارغ نشده‌ام و فرائضی را که بر عهده دارم به اجرانگذاشته‌ام، پس سخنانی را که با جباران روزگار می‌گویند، با من مگویید و آن چه را که از بیم مردم خشمگین پنهان می‌سازند از من پنهان مکنید و در آمیزش با من، راه ظاهرسازی و چاپلوسی را پیش نگیرید و گمان نبرید که اگر حقی گفته شود بر من دشوار می‌آید و نپنداشد که می‌خواهم مرا بزرگ دارید، زیرا کسی که سخن حق یا پیشنهاد عدالت را بر خود گران شمارد، البته عمل به آن دو، بر او سنگین‌تر خواهد آمد. بنابر این از گفتن حق یا سفارش به عدالت در هنگام رایزنی خودداری نکنید که من به نزد خویش، بالاتر از آن که به خطا گرفتار شوم، نیستم و از اشتباه در کارم ایمن نمی‌باشم مگر آن که خداوند مرا از خطا باز دارد که او بر این کار تواناتر است و جز این نیست که من و شما بندگان حق و مملوک خداوندی هستیم که جز او خداوندگاری نیست و او مالک و صاحب اختیار ما است در آن چه که ما اختیار و مالکیتی نداریم....»

امام - عليه السلام - دوستان مبالغه‌گر را همچون دشمنانش از کارشان بر حذر می‌داشت و می‌فرمود:

«هَلَّكَ فِي رَجُلٍ: مُحِبٌ غَالِ وَ مُبْغِضٌ قَالٌ.»^۱

«دو مرد درباره من به هلاکت می‌رسند: یکی دوستی که زیاده روی کند و دیگری دشمنی که به خصوصی پردازد.»

گروهی پیش روی علی - عليه السلام - او را ستودند امام فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي وَأَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْهُمْ، اللَّهُمَّ أَجْعَلْنَا خَيْرًا مِمَّا يُظْهُونَ وَأَغْفِرْنَا مَا لَا يَعْلَمُونَ!»

«بار خدایا تو به من از من داناتری و من به احوال خویش از ایشان آگاهترم، خداوندا ما را بهتر از آن چه می‌پندارند قرار ده و آن چه را که نمی‌دانند بر ما بیامرز!»

نصرین مژاحم در کتاب «وقعة صفين» آورده است که علی - عليه السلام - بر اسب سوار بود و حرب بن شرحبیل پیاده به همراه امام می‌رفت، علی - عليه السلام - به او فرمود:

«إِذْ جَعْ فَإِنَّ مَشْنِي مِثْلِكَ فِتْنَةً لِلْوَالِي وَمَذَلَّةً لِلْمُؤْمِنِينَ.»^۲

«بازگرد که پیاده آمدن تو با من مایه فتنه زمامدار می‌شود و موجب حقارت مؤمنان است.»^۳

علی - عليه السلام - به مردی که در ستودن او مبالغه می‌نمود ولی به دشمنی و

۱- نهج البلاغة فيض، کلمات قصار ۱۱۳

۲- نهج البلاغة فيض، کلمات قصار، ۸۰

۳- وقعة صفين، ص ۵۲۲ جاب مصر. [در نهج البلاغه عبارت مذکور بدین صورت آمده است: «إِذْ جَعْ فَإِنَّ مَشْنِي مِثْلِكَ مَعَ مِثْلِي فِتْنَةً لِلْوَالِي وَمَذَلَّةً لِلْمُؤْمِنِينَ.» (کلمات قصار، ۳۱۴)]

مخالفت با امام متهم بود، فرمود:
 «أَنَا دُونَ مَا تَقُولُ وَفَوْقَ مَا فِي نَفْسِكَ..!»
 «من از آن چه می‌گویی کمترم ولی از آن چه در دل داری، بالاترم..!»

رفتار امام با مخالفان

علی - عليه السلام - در برخورد با مخالفان سیاسی خود، بسیار شکیبا بود و با بزرگواری آن‌ها را تحمل می‌کرد و تا دست به سلاح نگشوده بودند متعرض آنان نمی‌شد. خوارج آزادانه به کوفه می‌آمدند و گاهی جسارت ورزیده به امام - عليه السلام - توهین روا می‌داشتند ولی امام بزرگوار نه تنها خود خشمگین نمی‌شد بلکه یارانش را نیز به برداری فرامی‌خواند. در نهج البلاغة آمده است که روزی یکی از خوارج، امام - عليه السلام - را مورد اهانت قرار داد، یاران علی - عليه السلام - دست به اسلحه بردنده تا آن مرد گستاخ را کیفر دهنده، امام فرمود:

«رُؤيْدًا إِنَّمَا هُوَ سَبْ ٰ بِسَبْ ٰ أَوْ عَفْوٌ عَنْ ذَنْبٍ..!»

«او را واگذارید. جز این نیست که کیفر دشنا، دشناست یا عفو از گناه..!»

و بدین سخن، آن مرد را از کشته شدن به دست یارانش رهایی بخشید.

امام علی - عليه السلام - از سرعدالت و انصاف مخالفان سیاسی خود را به شرک و نفاق متهم نمی‌کرد ولی آن‌ها را استمکار بر خود و پیروانش می‌شمرد چنان که عبدالله جعفر حمیری در کتاب «قوب الإسناد» می‌نویسد:

«إِنَّ عَلَيْنَا - عَلَيْهِ الْسَّلَامُ - لَمْ يَكُنْ يَنْسِبْ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ حَرْبِهِ إِلَى الشِّرْكِ وَلَا إِلَى

۱- نهج البلاغة فیض، کلمات قصار ۸۰

۲- نهج البلاغة فیض، کلمات قصار، ۴۱۲

آلِنَفَاقِ وَلَكِنَّهُ يَقُولُ: هُمْ إِخْوَانُنَا بَغْوًا عَلَيْنَا». ^۱

«علی - علیه السلام - هیچ یک از دشمنان محارب خود را به شرک و نفاق نسبت نمی داد بلکه می فرمود: ایشان برادران ما هستند که بر ما ستم و تجاوز روا داشتند».

شیخ کلینی در «فروع کافی» آورده است که امیرمؤمنان - علیه السلام - به هنگام جنگ با دشمنان، به سپاهیان خود می فرمود:

«لَا تُقَاتِلُوا الْقَوْمَ حَتَّىٰ يَبْدُؤُوكُمْ فَإِنَّكُمْ بِحَمْدِ اللَّهِ عَلَىٰ حُجَّةٍ وَتَرَكُكُمْ إِيَّاهُمْ حَتَّىٰ يَبْدُؤُوكُمْ حُجَّةً أُخْرَىٰ لَكُمْ فَإِذَا هَزَمْتُمُوهُمْ فَلَا تُقْتُلُوا مُذِيرًا وَلَا تُجْهِزُوا عَلَىٰ جَرِيحٍ وَلَا تَكْسِفُوا عَوْرَةً وَلَا تُمَثِّلُوا بِقَتِيلٍ».^۲

«شما با دشمنان به جنگ برنخیزید تا آن‌ها جنگ را با شما آغاز کنند زیرا سپاس خدا را که شما به حجت و دلیل آراسته‌اید و اگر آن‌ها را واگذارید تا به جنگ شما اقدام ورزند حجت دیگری در اختیارتان قرار خواهد گرفت پس چون ایشان را شکست دادید، فراریان را مگشید و بر هیچ زخم خورده‌ای نتازید و شرمگاه هیچ کشته‌ای را آشکار نمکنید و هیچ مقتولی را مُثُله نسازید».

باز هم شریف رضی در «نهج البلاغه» آورده است که علی - علیه السلام - به هنگام جنگ صیفین چون دید تنى چند از یارانش به سپاهیان معاویه دشمن می دهند، فرمود:

«إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَابِينَ وَلَكِنَّكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ وَذَكَرْتُمْ حَالَهُمْ كَانَ أَصْنَوبَ فِي الْقَوْلِ وَأَبْلَغَ فِي الْعَذْرِ، وَفُلِتُمْ مَكَانَ سَبِّكُمْ إِيَّاهُمْ: اللَّهُمَّ أَخْفِنْ

۱ - قرب إلساند، ص ۴۵، جاپ تهران؛ مقابسه شود با: «وسائل الشيعة»، ج ۱۱، ص ۶۲

۲ - الفروع من الكافي، ج ۱، ص ۳۳۸؛ مقابسه شود با: «وسائل الشيعة»، ج ۱۱، ص ۶۹

دِمَاءُنَا وَدِمَائُهُمْ وَأَصْلِحُ ذَاتَ بَيْنِنَا وَبَيْنَهُمْ وَأَهْدِهُمْ مِنَ الظَّلَالَةِ حَتَّى يَعْرَفَ الْحَقُّ
مَنْ جَهَلَهُ وَيَرْعُوِي عَنِ الْغَنِيِّ وَالْعَدُوَانِ مَنْ لَهُجَّ بِهِ».^۱

«من نمی‌پسندم که شما دشناگو باشید ولی جنان چه کردار آن‌ها را وصف نموده و حالشان را بیان کنید به صواب در گفتار نزدیکتر است و عذرтан را (در جنگ با آنان) بهتر می‌رساند. پس به جای دشناگ به ایشان، بگویید بار خدایا خون‌های ما و آنان را از ریخته شدن حفظ فرما و میان ما و آن‌ها صلح و آشتی برقرار کن و ایشان را از گمراهی به راه آور تا کسی که حق را نشناخته آن را بازشناشد و آن که بر گمراهی و دشمنی برانگیخته شده، از آن راه بازگردد».

شیخ طوسی در کتاب «تهذیب الأحكام» می‌نویسد:

«أَتَيْتَ عَلَيْهِ أَنْتَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِأَسِيرٍ يَوْمَ صِفَنَ فَبَايِعَةً فَقَالَ عَلَيْهِ أَنْتَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - لَا
أَمْتُكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ، فَخَلَّى سَبِيلَهُ وَأَعْطَاهُ سَلَبَهُ الَّذِي جَاءَ بِهِ».

«اسیری را در جنگ صفين به نزد علی - علیه السلام - آوردند او با امام بیعت نمود. علی - علیه السلام - فرمود: من تو را نمی‌کشم، من از خداوند جهانیان بیم دارم . آنگاه او را آزاد کرد و آن چه را که با خود آورده بود بد و بخشید(یعنی اموالش را به غنیمت نگرفت)».

امام بزرگوار، اموال کسانی از مسلمین را که به جنگ با وی برخاسته بودند، هرگز مشمول غنائم نمی‌شمرد. شیخ طوسی در کتاب «تهذیب الأحكام» و ابن بابویه در کتاب «علل الشرائع» آورده‌اند:

«عَنْ مَرْوَانِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ: لَمَا هَرَمَنَا عَلَيْهِ بِالْبَصْرَةِ رَدَّ عَلَى النَّاسِ أَمْوَالَهُمْ، مَنْ

۱- نهج البلاغة فیض، خطبة ۱۶۷

۲- تهذیب الأحكام، ج ۲، ص ۵۱؛ مقایسه شود با: وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۵۴

أَقَامَ بِيَتْنَةً أَعْطَاهُ وَمَنْ لَمْ يَقْمِمْ بِيَتْنَةً أَحْلَفَهُ . قَالَ فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَقْسِمُ الْفَقِيْهَ
بِيَتْنَةً وَالسَّبْيَنَ ! قَالَ فَلَمَّا أَكْثَرُوا عَلَيْهِ قَالَ : أَيُّكُمْ يَأْخُذُ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ عَاشَةً فِي سَهْمِهِ ؟!
فَكَفُوا .^۱

«از مروان بن حکم رسیده که گفت: چون علی ما را در بصره شکست داد اموال مردمان (دشمنانش) را به ایشان برگردانید، هر کس که دلیلی می‌آورد (که فلان مال، از آن اوست) مالش را به او باز پس می‌داد و اگر دلیلی نداشت به قید سوگند (مال را به وی بر می‌گردانید). یکی از سپاهیانش گفت: ای امیر مؤمنان غنائم و اسیران را میان ما تقسیم کن (و به دشمن بازنگردن)! چون این درخواست را مکرر نمودند امام فرمود: کدامیک از شما حاضر است مادرِ مؤمنان عائشه را از بابت سهم خود بگیرد؟! با این سخن، همه از درخواستِ خود باز ایستادند (و دانستند که مسلمان حق ندارد مسلمان دیگری را به اسارت گیرد یا اموال او را به غنیمت برد)».

رفتار امام با آنان که در جنگ شرکت نکردند

گروهی از مسلمانان علی - علیه السلام - را در برابر دشمنانش باری ندادند و به دستاویز پیش آمد «فتنه» از شرکت در جنگ کناره گرفتند داوری امام - علیه السلام - درباره آنان بس منصفانه بود، فرمود:

«خَذُلُوا الْحَقَّ وَلَمْ يَنْصُرُوا الْبَاطِلَ .^۲»

«آنان، حق را خوار کردند ولی باطل را هم باری ننمودند!»
برخی از ایشان، از امام - علیه السلام - رخصت خواستند که به همراه سپاه وی

۱- تهذیب الأحكام، ج ۲، ص ۵۱؛ علل الشرائع، ص ۲۰۰؛ مقایسه شود با وسائل الشيعة، ج ۱۱،

ص ۵۸

۲- نهج البلاغة فيض، کلمات قصار ۱۲

باشد ولی در جنگ شرکت نکنند تا بتوانند از نزدیک میان امام - علیه السلام - و دشمنانش داوری کنند علی - علیه السلام - از پیشنهاد این گروه روی برنتافت بلکه با گشاده رویی از ایشان استقبال نمود و آن‌ها را به کار خود دل گرم ساخت چنان که نصربن مُزاجم در کتاب «وقعه صفين» می‌نویسد:

«إِنَّ أَصْحَابَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ أَتُؤْهُ وَفِيهِمْ عَبِيْدَةُ السَّلْمَانِيُّ وَأَصْحَابُهُ فَقَالُوا لَهُ: إِنَا نَخْرُجُ مَعَكُمْ وَلَا نَنْزِلُ عَسْكَرَكُمْ وَنُعْسِكَرُ عَلَى حِدَةٍ حَتَّى نَنْظُرَ فِي أَمْرِكُمْ وَأَمْرِ أَهْلِ الْشَّامِ، فَمَنْ رَأَيْنَاهُ أَرَادَ مَا لَا يَحِلُّ لَهُ أَوْ بَدَا مِنْهُ بَغْيٌ كُنَّا عَلَيْهِ. فَقَالَ عَلِيٌّ: مَرْحَبًا وَأَهْلًا هَذَا هُوَ الْفِقْهُ فِي الدِّينِ وَالْعِلْمِ بِالسُّنْنَةِ، مَنْ لَمْ يَرْضَ بِهَذَا فَهُوَ جَائِرٌ خَائِنٌ». ^۱

«یاران عبد الله بن مسعود که عبیده سلمانی و همراهانش نیز در میان ایشان بودند به نزد علی - علیه السلام - آمدند و گفتند که ما با شما از (کوفه) بیرون می‌رویم ولی در لشکرگاهاتان فرود نمی‌آییم و خود اردوبی جدایگانه می‌زنیم تا در کار شما و شامیان بنگریم. هر کس را که دیدیم می‌خواهد به کاری دست زند که بر او حلال نیست یا ستمی آشکار از وی سرزد، بر ضد او خواهیم بود. علی - علیه السلام - فرمود: آفرین بر شما باد. خوش آمدید! این است همان (طريق) دین شناسی و سنت دانی، هر کس بدین کار راضی نشود ستم کار و خیانت گر است.»

رفتار امام با دهقانان شهر آنبار

علی - علیه السلام - با توده مردم رفتاری بس دادگرانه داشت و اموال و حقوق آنان را سخت محترم می‌شمرد به گونه‌ای که کمترین رخصت بهره‌گیری از اموال ایشان را به کارگزارانش نمی‌داد. در «وقعه صفين» می‌خوانیم:

«وَجَاءَ عَلَيْهِ حَتَّىٰ مَرَّ بِالْأَنْبَارِ فَاسْتَقْبَلَهُ بَنُو خُشْتُوشَكَ دِهَاقِنَتُهَا فَلَمَّا آسَتَ قَبْلَوَهُ نَزَلُوا
 ثُمَّ جَاءُوا يَسْتَدُونَ مَعَهُ. قَالَ: مَا هَذِهِ الدَّوَابُ الَّتِي مَعَكُمْ؟ وَمَا أَرْدَتُمْ بِهَذَا الَّذِي
 صَنَعْتُمْ؟ قَالُوا: أَمَا هَذَا الَّذِي صَنَعْنَا فَهُوَ خُلُقٌ مِّنَا نَعْظِمُ بِهِ الْأُمَرَاءَ وَأَمَا هَذِهِ الْبَرَازِينُ
 فَهَدِيَّةٌ لَكَ! وَقَدْ صَنَعْنَاكَ وَلِلْمُسْلِمِينَ طَعَاماً وَهَيَّأْنَا لِدَوَابِكُمْ عَلَفًا كَثِيرًا. قَالَ: أَمَا
 هَذَا الَّذِي زَعَمْتُمْ أَنَّهُ مِنْكُمْ خُلُقٌ تُعَظِّمُونَ بِهِ الْأُمَرَاءَ فَوَاللَّهِ مَا يَنْفَعُ هَذَا الْأُمَرَاءَ وَإِنَّهُ
 لَتَشَفُّونَ بِهِ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ وَأَبْدَانِكُمْ فَلَا تَعُودُوا لَهُ . وَأَمَا دَوَابِكُمْ هَذِهِ فَإِنَّ أَحْبَبْتُمْ أَنْ
 نَأْخُذَهَا مِنْكُمْ فَنَحْسِبَهَا مِنْ خَرَاجِكُمْ، أَخْدُنَاها مِنْكُمْ؛ وَأَمَا طَعَامَكُمُ الَّذِي صَنَعْتُمْ
 لَنَا فَإِنَا نَكْرَهُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْ أَمْوَالِكُمْ شَيْئاً إِلَّا بِثَمَنٍ. قَالُوا: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ نَحْنُ نُقَوِّمُهُ ثُمَّ
 نَقْبِلُ ثَمَنَهُ. قَالَ: إِذَا لَا تَقْوِمُونَهُ قِيمَتَهُ، نَحْنُ نَكْتَفِي بِمَا دُونَهُ!... قَالُوا: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ إِنَّا
 نُحِبُّ أَنْ تَقْبِلَ هَدِيَّتَنَا وَكَرَامَتَنَا. قَالَ: لَهُمْ وَيُحَكِّمُنَحْنُ أَغْنَى عَنْكُمْ فَتَرَكَهُمْ ثُمَّ
 سَارَ».^۱

«علی - علیه السلام - (در راه صیفین) همچنان می‌آمد تا به شهر آنبار رسید (که
 یکی از شهرهای کهن عراق واقع در سمت شرقی فرات بود). دهقانان آن شهر
 موسوم به بنو خشتوشک (که در اصل ایرانی بودند) به استقبالش شتافتند و چون بدرو
 رسیدند پیاده شدند و در رکابش دویدن آغاز کردند! امام به ایشان فرمود: پس این
 چهارپایان را که با خود آورده‌اید برای چیست و از این کار که نمودید چه قصدی
 دارید؟ آن‌ها پاسخ دادند: این کار، رسم و خوی ما است که بدان، فرمانروایان
 خود را بزرگ می‌شماریم و اما این چهارپایان، پیشکش برای تو است و ما برای
 شما و دیگر مسلمانان غذایی آماده ساخته و برای چهارپایانتان علوفه بسیار فراهم
 آورده‌ایم.

امام فرمود: این رسمی که پنداشته‌اید فرمانروایان خود را بدان بزرگ می‌شمارید به خدا سوگند که سودی بدانان نمی‌بخشد و تنها جان و تن خود را رنجه می‌دارید بنابر این آن را مکرر مکنید. و اما چهارپایانتان اگر دوست داشته باشید که به حساب خراجتان (که هر ساله می‌پردازید) آن‌ها را بگیریم، از شما می‌پذیریم؛ و اما غذایی که برای ما ساخته‌اید (باید بدانید که) ما خوش نداریم چیزی از اموالتان را جز با پرداخت بهای آن بخوریم. گفتند: ای امیرمؤمنان ما بر آن قیمت می‌نهیم سپس بهایش را از شما خواهیم گرفت. فرمود: تا هنگامی که بهای آن را تعیین ننمایید ما به غذای ساده‌تر خود اکتفا می‌کنیم!... گفتند: ای امیرمؤمنان، ما دوست داریم که پیشکش و هدیه ما را بپذیری! امام به ایشان فرمود: آفرین بر شما ولی ما از آن بی‌نیازیم سپس آن‌ها را ترک نموده راه خود را پی‌گرفت.

هر چند پذیرفتن هدیه در آیین اسلام ممنوع نیست ولی امام - علیه السلام - نمی‌خواست همچون دیگر فرمانروایان تنها به اعتبار فرمانروایی خود، از مردم مالی را دریافت کند و ثروت‌اندوزی نماید؛ و همچنین نمی‌خواست مردم به خاطر هدایایی که می‌دهند، انتظارات بی‌جا (و استثنائی) از دولت داشته باشند تاریخ به یاد ندارد که فرمانروایی تا این اندازه پارسایی و دقّت در کارهای مردم از خود نشان دهد مگر آن که از پیامبران خدا یا شاگردان بر جسته مکتب ایشان باشد.

رفتار امام با اهل ذمه

علی - علیه السلام - حقوق کسانی را که مسلمان نبودند ولی در حکومت اسلامی میزیستند و معاہد یا اهل ذمه نامیده می‌شدند نیز کاملاً محترم می‌شمرد و از دفاع و یاری ایشان دریغ نمی‌کرد. شیخ طوسی در کتاب «تهذیب الأحكام»

می نویسد:

«مَرْشِيقُ مَكْفُوفٌ كَبِيرٌ يَسْأَلُ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - مَا هَذَا؟ قَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا نَصْرَانِي! فَقَالَ: أَشَتَعْمَلْتُمُوهُ حَتَّى إِذَا كَبَرَ وَعَجَزَ مَنْعَتُمُوهُ؟! أَنْفِقُوا عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ.»^۱

«پیرمرد کوری می گذشت [واز مردم] درخواست [مال] می کرد. امیر مؤمنان از یارانش پرسید: این مرد کیست؟ گفتند: ای امیر مؤمنان، او نصرانی است! فرمود: او را به کار گرفتید و همین که فرتوت و ناتوان شد از کمک به او دریغ می ورزید؟! از بیت المال، مخارجش را بپردازید.»

روزی به علی - علیه السلام - خبر رسید که سپاه معاویه در ناحیه شهر آنبار، یورش آورده و ضمن غارت، زیورهای دوزن را - که یکی از آن دو معاهد بود - به غنیمت برده‌اند! امام از این که به یکی از اهل ذمه ستم روا داشته‌اند، چندان خشم گرفت و اندوه خورد که شکفت‌آور بود و چنان که در «نهج البلاغة» آمده در این باره فرمود:

«لَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ وَالْأُخْرَى الْمُعَاہِدَةِ فَيَتَّزَرُ عَجْلًا وَقُلْبَهَا وَقَلَائِدَهَا وَرِعَانَهَا مَا تَمْتَنَعُ مِنْهُ إِلَّا بِالْأَسْتِرْ جَاعِ وَالْأَسْتِرْ حَامِ ثُمَّ آتَصَرَفُوا وَافْرَيْنَ مَا نالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلْمٌ وَلَا أُرْيَقَ دَمٌ فَلَوْا أَنَّ امْرَأَ مُسْلِمًا ماتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفًا مَا كَانَ بِهِ مَلُومًا بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي جَدِيرًا!»^۲

«به من گزارش داده‌اند که مردی از ایشان (یاران معاویه) بر زنی مسلمان و نیز زنی معاهد وارد شده و خلخال و دستبند و گردن بندها و گوشواره‌های او را کنده

۱- تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۸۸

۲- نهج البلاغة فیض، خطبة ۲۷

است و آن زن نمی‌توانسته وی را از این کار باز دارد و جز «إِنَّ اللَّهَ گفت» و درخواست ترخم راهی نداشته است؛ و آنگاه دشمنان با غنمیت فراوان به محل خود بازگشتند و برهیج مردی از آنان زخمی نرسید و خونی از ایشان ریخته نشد! پس اگر مرد مسلمانی بعد از شنیدن این خبر، از اندوه بمیرد، جای ملامت بر او نیست بلکه به نزد من این مرگ شایسته است..!

در اینجا مناسبت دارد که بخشی از آراء و فتاوی حکومتی امام را بیاوریم و از خلال آن‌ها، به مفهوم عدالت در دولت علوی توجه کنیم.

بخشی از آراء حکومتی امام

● «عَنْ عَلِيٍّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: مَنْ أَقْرَأَ عِنْدَ تَجْرِيدٍ أَوْ تَخْوِيفٍ أَوْ حَبْسٍ أَوْ تَهْدِيدٍ فَلَا حَدَّ عَلَيْهِ.» (فروع کافی، ج ۷، ص ۲۶۱؛ تهذیب الأحكام، ج ۱۰، ص ۱۴۸)

«کسی که هنگام برهمه کردن یا ترساندنش یا در وقت به زندان افکندن و هنگام تهدیدش، به جرمی اقرار کند، حد شرعی بر او جاری نمی‌شود (زیرا جرم، از این راه‌ها اثبات نمی‌گردد).»

● «إِنَّ عَلِيًّا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَتَى بِأَمْرَأَةً مَعَ رَجُلٍ فَجَرَبَهَا، فَقَالَتْ أَسْتَكْرِهُنِي وَاللَّهِ يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ! فَذَرَأً عَنْهَا الْحَدَّ.» (فروع کافی، ج ۷ و ص ۱۹۶؛ تهذیب الأحكام، ج ۱، ص ۱۸)

«زنی را به همراه مردی که با آن زن زنا کرده بود به نزد علی - علیه السلام - آوردند. زن گفت: ای امیر مؤمنان به خدا سوگند که این مرد مرا بدان کار وادار

ساخت! امام - علیه السلام - حد شرعی را از آن زن برداشت (چون مجبور شده بود).»

● «إِنَّ شَابًاً أَتَىٰ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَأَفَرَّ عِنْدَهُ بِالسَّرِقَةِ. فَقَالَ عَلَيْهِ لَهُ: إِنِّي أَرَاكَ شَابًاً لَا يَأْسَ بِهِبَتِكَ، فَهَلْ تَقْرَأُ شَيْئًا مِنَ الْقُرْآنِ؟ قَالَ: نَعَمْ، سُورَةُ الْبَقَرَةِ! فَقَالَ: قَدْ وَهَبْتُ يَدِكَ لِسُورَةِ الْبَقَرَةِ.» (تهذیب الأحكام، ج ۱۰، ص ۱۲۷؛ وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۴۸۸)

«جوانی نزد امیر مؤمنان - علیه السلام - آمد و اقرار نمود که دزدی کرده است. علی - علیه السلام - به او فرمود: من تو را جوانی می بینم که اشکالی ندارد بخشن شامل حالت شود، آیا چیزی از قرآن را (از حفظ) می خوانی؟ جوان پاسخ داد: آری، سوره بقره را می خوانم. امام فرمود: دست تو را به سوره بقره بخشیدم.»

● «جَاءَ رَجُلٌ إِلَىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَأَفَرَّ بِالسَّرِقَةِ فَقَالَ لَهُ: أَتَقْرَءُ شَيْئًا مِنَ الْقُرْآنِ؟ قَالَ: نَعَمْ، سُورَةُ الْبَقَرَةِ. قَالَ وَهَبْتُ يَدِكَ لِسُورَةِ الْبَقَرَةِ. فَقَالَ أَلَا شَعْثُ: أَتَعَظِّلُ حَدَّاً مِنْ حُدُودِ اللَّهِ؟ فَقَالَ: وَمَا يُذْرِيكَ مَا هَذَا؟ إِذَا قَامَتِ الْبَيْنَةُ فَلَيَسْ لِإِيمَامٍ أَنْ يَعْفُوا وَإِذَا أَفَرَّ الرَّجُلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ فَذَاكَ إِلَى الْإِيمَامِ إِنْ شَاءَ عَفَا وَإِنْ شَاءَ قَطَعَ.» (من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۴۴؛ تهذیب الأحكام، ج ۱۰، ص ۱۲۹)

«مردی نزد امیر مؤمنان - علیه السلام - آمد و اقرار به دزدی نمود. امام بدوفرمود: آیا چیزی از قرآن را از حفظ می خوانی؟ آن مرد گفت: آری سوره بقره را می خوانم. امام فرمود: دست تو را به سوره بقره بخشیدم. اشعت بن قیس به امام گفت: آیا حدی از حدود خدا را تعطیل می کنی؟ امام پاسخ داد: تو چه میدانی که این مسئله چگونه است؟ هر گاه بینه (دلیل روشن) اقامه شود (یعنی گواهان عادل

شهادت دهنده که کسی دزدی کرده است) در آن صورت، امام حق ندارد که عفو کند ولی هنگامی که مردی به جرم خویش اقرار نماید در آن صورت، حکم به امام واگذار شده است اگر خواهد می بخشد و چنان چه بخواهد (مصلحت ببیند) قطع می کند..»

● «إِنَّ عَلَيْنَا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَتَى بِرَجُلٍ سَرَقَ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ فَقَالَ لَا يُقْطَعُ إِنَّ لَهُ فِيهِ نَصِيبًا.» (تهذیب الأحكام، ج ١٠، ص ١٠٥؛ وسائل الشیعة، ج ١٨، ص ٥١٨)

«مردی را به نزد علی - علیه السلام - آوردند که از بیت المال دزدی کرده بود امام فرمود: دست این مرد قطع نمی شود زیرا او نیز بهره ای از بیت المال دارد.»

● «إِنَّ عَلَيْنَا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - رأَى فَاسِقاً فِي الْمَسْجِدِ فَضَرَبَهُ بِالذِّرَّةِ وَ طَرَدَهُ.» (فروع کافی، ج ٧، ص ٦٣؛ تهذیب الأحكام، ج ١٠، ص ١٤٩)
«علی - علیه السلام - قضه گویی را در مسجد دید (که با داستان های خرافی مردم را گمراه می کرد) پس با شلاق خود او را زد و از مسجد بیرون راند.»

● «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَمْرَ قَبْرًا أَنْ يَضْرِبَ رَجُلًا حَدًا؛ فَعَلَّطَ قَبْرًا فَزَادَهُ ثَلَاثَةَ أَسْوَاطٍ! فَأَقَادَهُ عَلَيْهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - مِنْ قَبْرِ ثَلَاثَةِ أَسْوَاطٍ.» (فروع کافی، ج ٧، ص ٢٦٠؛ تهذیب الأحكام، ج ١٠، ص ١٤٨)
«امیرمؤمنان - علیه السلام - فرمان داد که قبر مردی را حد بزند؛ قبر در حد زدن خطا کرد و سه تازیانه بیشتر به آن مرد زد! علی - علیه السلام - در برابر این کار سه تازیانه به قبر زد.»

● «عَنْ عَلِيٍّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَبْشَنُ الْإِمَامِ بَعْدَ الْحَدِّ الْظَّلْمِ». (تَهْذِيب
الْأَخْرَاج، ج ۶، ص ۳۱۴؛ وسائل الشيعة، ج ۱۸، ص ۲۲۰)
از علی - عليه السلام - آمده که فرمود: امام (رئيس حکومت اسلامی) اگر
کسی را پس از حد زدن به زندان افکند، به وی ستم رواداشته است.

● «عَنْ عَلِيٍّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ يَجِبُ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَحْبِسَ الْفُساقَ مِنَ الْعُلَمَاءِ
وَالْجُهَالَ مِنَ الْأَطْبَاءِ وَالْمَفَالِيسَ مِنَ الْأَكْرِيَاءِ». (مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيهُ، ج ۳، ص
۲۰؛ تَهْذِيب الْأَخْرَاج، ج ۶، ص ۳۱۹)
از علی - عليه السلام - آمده که فرمود: بر امام واجب است که علمای
زشتکار و پزشکان نادان و مفلسانی را که (با وعده‌های پوچ از مردم مزد می‌گیرند)
همه را به زندان افکند.

● «إِنَّ عَلِيًّا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - كَانَ يَسْتَحْلِفُ النَّصَارَى وَالْيَهُودَ فِي بَيْعِهِمْ وَ
كَنَائِسِهِمْ وَالْمَجُوسَ فِي بُيُوتِ نِيرَانِهِمْ». (قرب الایسناد حمیری، ص ۴۲؛ وسائل
الشيعة، ج ۱۸، ص ۲۱۹)

«علی - عليه السلام - نصاری و یهود را در کلیساها و کنیسه‌های خودشان و نیز
زرتشیان را در آتشکده‌های خود [اگر لازم می‌شد] سوگند می‌داد.»

● «لَمَّا وَلَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - شَرِيكًا لِلْقَضَاءِ أَسْتَرْطَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَنْفَذَ
الْقَضَاءُ حَتَّى يَعْرِضَ عَلَيْهِ». (فروع کافی، ج ۷، ص ۴۰۷؛ تَهْذِيب الْأَخْرَاج، ج ۶،
ص ۲۱۷)

«هنگامی که امیر مؤمنان - عليه السلام - شریح را به کار داوری گمارد، با او

شرط نمود که هیچ حکمی را به اجراء نگذارد مگر آن که بروی عرضه دارد.»

● «إِنَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - كَانَ يَحْسِنُ فِي الَّذِينَ إِذَا تَبَيَّنَ لَهُ حَاجَةٌ وَإِفْلَاسٌ خَلَى سَبِيلهِ حَتَّى يَسْتَقِيدَ مَالًا» (مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيهُ، ج ٢، ص ١١؛ وسائل الشيعة، ج ١٢، ص ١٤٨)

«على - عليه السلام - كسانی را که از پرداخت وامشان خودداری می کردند، حبس می نمود و چون روشن می شد که وامدار، نیازمند و مفلس است او را رها می کرد تا مالی را به دست آورد (و وامش را اداء کند).»

● «عَنْ عَلِيٍّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - كُلُّ طلاقٍ بِكُلِّ لِسَانٍ فَهُوَ طلاقٌ.» (تهذیب الأحكام، ج ٢، ص ٢٦٠؛ وسائل الشيعة، ج ١٥، ص ٢٩٧)

«از على - عليه السلام - آمده که: هر طلاقی به هر زبانی، طلاق به شمار می آید (و لازم نیست که صیغه طلاق، به زبان عربی جاری شود).»

● «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - رَفَعَ إِلَيْهِ رَجُلٌ أَسْتَأْجَرَ رَجُلًا يُصْلِحُ بَابَهُ فَضَرَبَ الْمِسْمَارَ فَأَنْصَدَعَ الْبَابُ فَضَمَّنَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ .» (فروع کافی، ج ١، ص ٣٩٨؛ تهذیب الأحكام، ج ٢، ص ١٧٨)

«مردی به امیرمؤمنان - عليه السلام - شکایت کرد که مرد دیگری را به مزدوری گرفته تا در خانه اش را تعمیر کند، آن مرد میخ (بزرگی) بر در کوبیده و در خانه شکافته شده است! امیرمؤمنان مرد مزدور را ضامن شمرد (تا خسارت صاحبخانه را پردازد).»

● «كَانَ أَمِيرًا لِّلْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يُضَمِّنُ الْقَضَارَ وَالْضَّائِغَ وَكُلَّ مَنْ أَخْذَ شَيْئًا لِيُصْلِحَهُ فَأَفْسَدَهُ». (المُقْنِع، ص ۳۲؛ وسائل الشيعة، ج ۱۳، ص ۲۷۶)

«امیر مؤمنان - عليه السلام - جامه شوی و زرگر و هر کس که چیزی را می‌گرفت تا اصلاحش کند سپس آن را تباہ می‌ساخت، همه راضا من می‌شمرد (که باید خسارت مال را پردازند).»

● «عَنْ عَلَيِّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: لَا تَغَالُوا بِمُهُورِ النِّسَاءِ فَتَكُونَ عَدَاوَةً.» (مكارم الأخلاق طبرسی، ص ۱۲۳؛ وسائل الشيعة، ج ۱۵، ص ۱۱)

«از علی - عليه السلام - رسیده است که فرمود: مهریه‌های زنان را گران مکنید که این کار مایه (کشمکش و) دشمنی می‌گردد.»

● «حَرَضَ أَمِيرًا لِّلْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - النَّاسَ بِصِفَيْنَ فَقَالَ: ... لَا تُمْثِلُوا بِقَتْلٍ وَإِذَا وَصَلْتُمْ إِلَى رِحَالِ الْقَوْمِ فَلَا تَهْتَكُوا سِتْرًا وَلَا تَدْخُلُوا دَارًا وَلَا تَأْخُذُوا شَيْئًا مِنْ أَمْوَالِهِمْ إِلَّا مَا وَجَدْتُمْ فِي عَسْكَرِهِمْ وَلَا تُهْتَجِّوَا امْرَأَةً بِأَذْيٍ وَإِنْ شَتَمْنَ أَعْرَاضَكُمْ وَسَبَبْنَ أَمْرَائَكُمْ وَصُلَحَائَكُمْ.» (وسائل الشيعة، ج ۱۱، ص ۷۲)

«امیر مؤمنان - عليه السلام - مردم را در نبرد صفين به جنگ تشویق می‌کرد (در عین حال) می‌فرمود: ... هیچ کشته‌ای را مُثُله نکنید و چون به جایگاه دشمن رسیدید هیچ پرده‌ای را ندرید و به درون هیچ خانه‌ای نروید و چیزی از اموال ایشان را مگیرید مگر آن چه را که در لشکرگاه آنان یافتید و هیچ زنی را با آزار دادنش برنیانگیرید هر چند به شرف شما ناسزا گوید و به فرماندهان و صالحانتان دشنام دهد.»!

● «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - لِشَرِيعٍ: لَا تُسَازِ أَحَدًا فِي مَجْلِسِكَ وَإِنْ غَضِبْتَ فَقُمْ فَلَا تَقْضِيَنَّ وَأَنْتَ غَضِيبٌ». (فروع کافی، ج ۷، ص ۴۱۳)

«امیر مؤمنان - علیه السلام - به شریع (قاضی) فرمود: در مجلس داوری خود با هیچکس درگوشی سخن مگوی و اگر خشمناک شدی برخیز و هیچ گاه در وقتی که خشمگینی داوری مکن.»

● «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: مَنِ ابْتُلَى بِالْقَضَاءِ فَلْيُوَاسِبِ بَيْنَهُمْ، فِي الْإِشَارَةِ وَفِي النَّظَرِ وَفِي الْمَجْلِسِ». (فروع کافی، ج ۷، ص ۴۱۳)

«امیر مؤمنان - علیه السلام - فرمود: کسی که به مقام داوری مبتلا شد! باید تا میان دو طرف، در اشاره و نگاه و مجلس، برابری را رعایت کند (یعنی به هر دو یکسان اشاره کند و یکسان بنگرد و هر دو را به فاصله مساوی با خود بنشاند).»

● «أَنَّ رَجُلًا نَزَلَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَمَكَثَ عِنْدَهُ أَيَامًا ثُمَّ تَقَدَّمَ إِلَيْهِ فِي خُصُومَةٍ لَمْ يَذْكُرْهَا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَقَالَ لَهُ: أَنْتَ خَصِيمٌ؟ قَالَ: نَعَمْ! قَالَ: فَتَحَوَّلْ عَنَّا. إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - نَهَى أَنْ يُضَافَ الْخَصِيمُ إِلَّا وَمَعْهُ خَصِيمٌ». (فروع کافی، ج ۷، ص ۴۱۳)

«مردی بر امیر مؤمنان - علیه السلام - (به میهمانی) وارد شد و چند روزی را نزد امام گذراند سپس زودتر از مخالفانش در محضر امام اختلافی را مطرح نمود که قبل ذکری از آن نزد علی - علیه السلام - نکرده بود. امام به او فرمود: تو شاکی هستی (و درخواست تشکیل محکمه داری)? گفت: آری! امام فرمود: در این صورت از نزد ما به جای دیگری منتقل شو. زیرا پیامبر خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - نَهَى فرمود از این که شاکی از سوی قاضی میهمان شود مگر آن که طرف مخالف وی نیز به همراه او (میهمان) باشد!»

بخشی از نامه‌های سیاسی امام

● «فَأَخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ، وَأَلِّنْ جَانِبَكَ، وَأَبْسِطْ لَهُمْ وَجْهَكَ، وَآسِ بَيْنَهُمْ فِي الْلَّحْظَةِ وَالنَّظَرَةِ حَتَّى لا يُطْمَعَ الْعَظَمَاءُ فِي حَيْفَكَ لَهُمْ وَلَا يُيَأسَ الْضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ بَيْنَهُمْ.» (از نامه امام به محمد بن أبي بکر، فرماندار مصر)^۱

«برای مردم فروتن باش و در برابر شان نرم خویی پیشه‌گیر و با آنان گشاده رو باش و میان آن‌ها - در وقتی که به گوشۀ چشم می‌نگری یا خیره می‌شوی - مساوات را برقرار کن تا بزرگان در تو طمع نبندند که به خاطر ایشان ستم روا داری و ناتوانان از رفتار عدالت آمیخت درباره خود نامید نگردند.»

● «بَلَغَنِي أَنِّكَ جَرَدْتَ الْأَرْضَ فَأَخَذْتَ مَا تَحْتَ قَدَمَيْكَ، وَأَكَلْتَ مَا تَحْتَ يَدَيْكَ، فَأَرْفَقْتُ إِلَيْ حِسَابِكَ وَأَعْلَمْ أَنَّ حِسَابَ اللَّهِ أَعْظَمُ مِنْ حِسَابِ النَّاسِ.» (از نامه امام به یکی از کارگزارانش)^۲

«به من خبر رسیده که تو زمین را از کشت تهی کردی (محصول را برداشته‌ای) و هر چه زیر پایت داشتی، برگرفته‌ای و آن چه زیر دست افتاده، خورده‌ای! پس حساب خود را به سوی من بیاور و بدان که حساب خدا بزرگتر از حساب مردمان است.»

۱- نهج البلاغة فیض، نامه ۲۷

۲- نهج البلاغة فیض، نامه ۴۰

● «يَا أَبْنَاءَ حُنَيْفٍ فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ فِتْيَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَأْدَبٍ فَأَسْرَعْتَ إِلَيْهَا تُسْطَابُ لَكَ الْأَلْوَانُ وَتَنْقَلُ إِلَيْكَ الْجِفَانُ، وَمَا طَنَّتْ أَنْكَ تُحِبُّ إِلَى طَعَامٍ قَوْمٌ عَائِلُهُمْ مَجْفُونُ وَغَنِيَّهُمْ مَدْعُونُ... أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَا مُومٍ إِمَامًا يَقْتَدِي بِهِ وَيَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ أَكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِظَمْرَيْهِ وَمِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصَيْهِ. أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَلِكُنْ أَعِنْتُونِي بِوَرَعٍ وَآجِتَهادٍ وَعِفَةٍ وَسَدَادٍ.» (از نامه امام به عنوان بن حنیف، کارگزارش در بصره)^۱

«ای ابن حنیف! به من خبر رسیده که مردی از جوانان بصره تو را به میهمانی فراخوانده است و تو با شتاب بدانجا رهسپار شده‌ای! خوردنی‌های رنگارنگ و نیکو برایت آورده‌اند و ظرفهای بی‌درپی، به پیشتر نهاده‌اند و من گمان نمی‌کرم که تو میهمانی مردمی را بپذیری که فقیرشان به جفا رانده شده و بی‌نیازشان به غذا خوانده شده است!... بدان که هر پیروی کننده‌ای را پیشوایی است که بدو اقتداء می‌کند و از نور دانش وی روشنی می‌جوید، آگاه باش که پیشوای شما از دنیای خود به دو جامهٔ فرسوده و از خوردنی‌هایش به دو قرص نان بسته کرده است. بدانید که شما بر این کار توانایی ندارید اما با پارسایی و تلاش و پاکدامنی و درستی مرا باری دهید.»

● «أَمَا بَعْدُ فِإِنَّ صَلَاحَ أَيْكَ غَرَّنِي مِنْكَ وَطَنَّتْ أَنْكَ تَثْبِعُ هَذِهِ وَتَسْلُكُ سَبِيلَهُ فَإِذَا أَئْتَ فِيمَا رُفِقَ إِلَيَّ عَنْكَ لَا تَدْعُ لِهَاكَ آنِقِيادًا، وَلَا تُبْقِي لِآخِرِتَكَ عَنَادًا تَعْمُرُ دُنْيَاكَ بِخَرَابٍ آخِرِتَكَ وَتَصِلُّ عَشِيرَتَكَ بِقَطْبِعَهِ دِينَكَ. وَلَئِنْ كَانَ مَا بَلَغَنِي عَنْكَ حَقًا لِجَمَلٍ أَهْلِكَ وَشِيعَ نَعْلَكَ خَيْرٌ مِنْكَ وَمَنْ كَانَ بِصِيفَتِكَ فَلَيَسَ بِأَهْلٍ

آن یُسَدِّ بِهِ نَغْرِيْأَوْ يَنْفَدِ بِهِ أَمْرٌ، أَوْ يُعْلَمِ لَهُ قَدْرٌ أَوْ يُشْرِكَ فِي أَمَانَةٍ أَوْ يُؤْمَنَ عَلَى خِيَانَةٍ.
فَاقْبِلْ إِلَيَّ حِينَ يَصِلُ إِلَيْكَ كِتَابِيْ هَذَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ». (نامه امام به من در بن جارود
عبدی، حاکم شیراز)^۱

«پس از ستایش خداوند و درود بر رسول) شایستگی پدرت، مرا درباره تو
فریب داد و گمان بردم که در پی هدایت وی می‌روی و راه او را می‌سپاری لیکن
آن چه از تو به من رسانده‌اند این است که از فرمانبرداری هوای خود دست
برنمی‌داری و ذخیره‌ای برای آخرت باقی نمی‌گذاری. دنیای خود را با ویران کردن
آخرت آباد می‌کنی و به قیمت بریدن از دینت، با خویشاوندانست می‌پیوندی! و
اگر آن چه درباره تو به من رسیده، درست باشد در آن صورت شتر خانواده‌ات از
تو بهتر است و بندِ کفشت بر تو برتری دارد! و کسی که صفات تو را داشته باشد
لايق نیست که پاسداری مرزی بر عهده وی نهاده شود یا انجام کاری از او خواسته
شود یا بر قدر او افزوده شود یا در امانتی شریکش سازند یا در خیانتی برای
رسیدگی امینش شمارند. پس چون نامه من به تو رسید به خواست خدارو به
سوی من آور». ^۲

● «أَشِعْرُ قَلْبَكَ الْرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَلَا تَكُونَ عَلَيْهِمْ سَبُعاً
ضَارِيَاً تَغْتَنِمُ أَكَلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِنَّمَا أَخْ لَكَ فِي الَّذِينِ وَإِنَّمَا نَظِيرُكَ فِي الْخَلْقِ». ^۳
(از نامه امام به هانگام فرستادنش به ولایت مصر)

«مهرورزی و لطف بر رعیت را شعار قلبت قرار ده و همچون در زنده‌ای آزارگر

۱- نهج البلاغه فیض، نامه ۷۱

۲- با این نامه، من در بن جارود که در اموال عمومی خانت کرده بود، به معاویه پیوست!

۳- نهج البلاغه فیض، نامه ۵۲

مباش که خوردن مردم را غنیمت شماری زیرا که آنان دو دسته‌اند: یا برادر دینی تو هستند و یا همانند تو در آفرینش‌اند.)

● **فَإِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ أَنَّهُمْ مَنَعُوا النَّاسَ الْحَقَّ فَأَسْتَرُوهُ، وَأَخْذُوهُمْ بِالْبَاطِلِ فَاقْتُلُوهُ.** (از نامه امام به فرماندهان سپاهش)^۱

«کسانی که پیش از شما بودند راه هلاکت را پیمودند زیرا مردم را از رسیدن به حق خود باز داشتند، مردم هم (به ناچار) حق خویش را (با رُشه) خریدند! (آنها)، مردم را به راه باطل کشیدند و مردم هم از ایشان پیروی کردند.»

● **إِذَا أَخْدَثَ لَكَ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أَبَهَةً أَوْ مَخْلَةً فَانْظُرْ إِلَى عِظَمِ مُلْكِ اللَّهِ.** (از نامه امام به مالک اشتراخی)^۲

«در هنگامی که فرمانروایی تو، احساس شکوه و تکبر برایت پدید آورد، به بزرگی سلطنت خداوند بنگر (تا خود را حقیر و ناجیز احساس کنی).»

● **إِنَّ شَرَّ وُزْرَائِكَ مَنْ كَانَ لِلْأَشْرَارِ قَبْلَكَ وَزِيرًا وَمَنْ شَرَكَهُمْ فِي الْأَنَامِ فَلَا يَكُونُنَّ لَكَ بِطَانَةً فَإِنَّهُمْ أَعْوَانُ الْأَنَمَّةِ وَإِخْوَانُ الظَّلَمَةِ.** (از نامه امام به مالک اشتراخی)^۲

«بدترین وزیران تو، کسی است که پیش از تو وزیر بدکاران بوده است و کسی که در گناهان با آنها شرکت داشته (چنین شخصی) نباید مَحْرَم را زت

۱- نهج البلاغة فیض، نامه ۷۹

۲- نهج البلاغة فیض، نامه ۵۳

۳- نهج البلاغة فیض، نامه ۵۳

باشد زیرا که ایشان یاوران گننه پیشگان و برادران ستمگرانند.»

● «لَا تَنْقُضْ سَنَةَ صَالِحَةَ عَمِيلَ بِهَا صُدُورُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَاجْتَمَعَتْ بِهَا الْأَلْفَةُ وَصَلَاحَتْ عَلَيْهَا الْرَّعِيَّةُ.» (از نامه امام به مالک اشترا)^۱

«روش پسندیده‌ای را که صدر این امت بدان عمل کردند و با آن کار، پیوستگی و الفت فراهم آمد و احوال رعیت اصلاح شد، هیچ گاه نقض مکن.»

● «وَلَيَكُنْ آثُرُ رُؤُوسِ جُنُدِكَ عِنْدَكَ مَنْ وَاسَاهُمْ فِي مَعْوِنَتِهِ وَأَفْضَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ جِدَّتِهِ.» (از نامه امام به مالک اشترا)^۲

«باید برگزیده‌ترین سران سپاهت نزد تو کسی باشد که با سپاهیان یار و مددکار بوده و از آن چه دارد بر آنان ببخشد.»

● «أَنْظُرْ فِي أُمُورِ عَمَالِكَ فَاسْتَعْمَلْهُمْ أَخْتِبَارًا... وَتَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجْرِيَةِ وَالْحَيَاءِ مِنْ أَهْلِ الْبَيْوتَاتِ الْصَالِحَةِ وَالْقِدَمِ فِي الْإِسْلَامِ... ثُمَّ تَفَقَّدْ أَعْمَالَهُمْ وَأَبْعَثْ أَعْيُونَ مِنْ أَهْلِ الْصِدْقِ وَالْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ.» (از نامه امام به مالک اشترا)^۳

«در امور کارگزاران نیک بنگر و آن‌ها را بیازمای... و از خانواده‌های خوش‌رفتار و با سابقه در اسلام افراد باتجربه و با حیای ایشان را برگزین... سپس در کار آنان مراقبت کن و جاسوسان راست گفتار و وفادار را بر آن‌ها بگمار.»

۱- نهج البلاغه فیض، نامه ۵۳

۲- نهج البلاغه فیض، نامه ۵۳

۳- نهج البلاغه فیض، نامه ۵۳

● «وَتَفَقَّدْ أَمْرَ الْخَرَاجِ بِمَا يُضْلِحُ أَهْلَهُ... وَمَنْ طَلَبَ الْخَرَاجَ بِغَيْرِ عِمَارَةٍ، أَخْرَبَ الْبِلَادَ وَأَهْلَكَ الْعِبَادَ.» (از نامه امام به مالک اشتر)^۱

«در کار خراج (مالیات) چنان بنگر که اصلاح خراج دهنگان در آن باشد... و هر کس خراج خواهد ولی به آبادانی نپردازد، شهرها را ویران کند و بندگان خدا را به هلاکت افکند.»

● «فَأَمْنِعْ مِنَ الْإِخْتِكَارِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - مَنَعَ مِنْهُ وَلْيَكُنْ الْبَيْنُ بَيْنَهَا سَمْحاً بِمَوَازِينَ عَدْلٍ وَأَسْعَارٍ لَا تُجْحِفُ بِالْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَالْمُبَتَاعِ.» (از نامه امام به مالک اشتر)^۲

«از احتکار جلوگیری کن که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - از آن منع فرمود و باید خرید و فروش به شکلی آسان و با میزان‌های عادلانه صورت پذیرد و با نرخ‌هایی که به هر دو دسته - فروشنده و خریدار - زیان نرساند.»

● «وَأَجْعَلْ لِذَوِي الْحَاجَاتِ مِنْكَ قِسْمًا تُفَزِّ غُ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ وَتَجْلِسُ لَهُمْ مَجْلِسًا عَامِمًا فَتَتَوَاضَعُ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ وَتَقْعُدُ عَنْهُمْ جُنْدُكَ وَأَعْوَانَكَ مِنْ أَخْرَاسِكَ وَشُرَطَكَ حَتَّى يُكَاتِمُكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرُ مُتَتَعْتِيْعٍ.» (از نامه امام به مالک اشتر)^۳

«بخشی از وقت خود را ویژه کسانی قرار ده که به تو نیاز دارند و خود را برای کار آنان از هر کاری فارغ کن و در مجلسی عمومی بنشین و در آن مجلس برای

۱- نهج البلاغة فیض، نامه ۵۳

۲- نهج البلاغة فیض، نامه ۵۳

۳- نهج البلاغة فیض، نامه ۵۳

خدایی که تو را آفریده است تواضع پیشه‌گیر و سپاهیان و یاران یعنی نگهبانان و پاسبانان را از مردم بازدار تاسخنگوی ایشان بتواند بدون لکنت زبان با تو صحبت کند.»

● «وَلَا تَدْفَعْ صُلْحًا دَعَاكَ إِلَيْهِ عَدُوُّكَ وَلِلَّهِ فِيهِ رِضَىٰ فَإِنَّ فِي الْصُّلُحِ دَعَةً لِجُنُودِكَ وَرَاحَةً مِنْ هُمُومِكَ وَأَمْنًا لِبِلَادِكَ.» (از نامه امام به مالک اشترا)
«صلحی را که دشمنت تو را بدان فراخواند و خشنودی خدا در آن باشد رد مکن که صلح، مایه آسایش سربازانست می‌شود و تو را از اندوه‌هایت می‌رهاند و به امنیت شهرهایت می‌انجامد.»

● «وَإِنَّا كَوَّا إِلَاسْتِئْثَارَ بِمَا آلَّا نَسُّ فِيهِ أَسْوَةً.» (از نامه امام به مالک اشترا)
«پرهیز از آن که چیزی را به خود اختصاص دهی که حق همه مردم در آن یکسان است.»

● «إِنْ ظَلَّتِ الرَّعْيَةُ بِكَ حَيْفَا فَأَصْحِرْزُ لَهُمْ بِعُذْرِكَ.» (از نامه امام به مالک اشترا)
«اگر رعیت بر تو گمان ستمی بُرد، عذر خود را برای ایشان آشکار کن.»

● «وَأَكْثُرُ مُدَارَسَةِ الْعُلَمَاءِ وَمُنَافَةَ الْحُكَمَاءِ فِي تَثْبِيتِ مَا صَلَحَ عَلَيْهِ أَمْرُ بِلَادِكَ.»
(از نامه امام به مالک اشترا)

۱- نهج البلاغه فیض، نامه ۵۳

۲- نهج البلاغه فیض، نامه ۵۳

۳- نهج البلاغه فیض، نامه ۵۳

۴- نهج البلاغه فیض، نامه ۵۳

«در اموری که کار شهرهایت را استوار دارد و به صلاح رساند با دانشمندان گفتگوی بسیار کن و با حکیمان فراوان سخن بگو (ورایزنی کن)».

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَآخِرًا.

كتابنامه

شريف رضي	نهج البلاغة
ابن أبي الحديد	شرح نهج البلاغة
محمد باقر مجلسی	بحار الأنوار
شيخ مفید	الإرشاد
ثقفي کوفي	الغارات
شيخ طوسي	المجالس
شيخ طوسي	تهذيب الأحكام
شيخ كليني	الفروع من الكافي
ابن بابويه	التوحيد
ابن بابويه	من لا يحضره الفقيه
ابن بابويه	علل الشرائع
نصر بن مزاحم	وقعة صيفين
جمیری	قرب الإسناد
طبری	مکارم الأخلاق

به ویژگی‌های هر کتاب از چاپ و جلد و صفحات آن در خلال رساله اشاره شده است.

کیست آن رمز عجب پاکیرگان را مُقتدا؟
کزولایش مانمی دانیم غیر از ادعای

پهلوان صف شکن آن مرد شمشیر و نماز
قهرمان عدل و داد آن شیر جانباز خدا

مهر گستر بر یتیمان، دستگیر عاجزان
خصم کفر و ظلم و آزو دشمن هر ناروا

مجمع اضداد و دیوان عجائب در جهان
کیست جز پور أبی طالب علی مرتضی؟

«مصطفی» گر مهر حیدر راستی اندر دل است
غُربت اسلام بنگر برعلى کن اقتدا

م.ح. طباطبائی

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library